

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ————— ❁



گزیده‌ای از خاطرات
حضرت آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای (مدّ ظلّه العالی)
درباره‌ی شخصیت حضرت امام خمینی (ره)
رهبر کبیر انقلاب اسلامی



پیشگفتار

خاطره‌گویی و خاطره‌نویسی شیوه‌ای دیرینه برای زنده نگه‌داشتن یادها و دستاوردهای یک ملت است؛ تا آنچه را در گذشته از سرگذرانده چراغی گردد فراسوی آیندگان.

خاطره همواره یادی از گذشته را دربردارد و سرشار از آگاهی و عاطفه است. انتشار خاطرات؛ یعنی انتقال مفاهیم، تجربیات، آداب و ارزشهای یک نسل به نسل‌های دیگر. لذا خاطرات منابع مهم مطالعات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و تاریخی جوامع هستند. بدیهی است که ارزش و استناد خاطرات به شخصیتِ راوی خاطره نیز بستگی دارد.

پرداختن به خاطرات حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله العالی) با توجه به حضور و نقش فعال ایشان در تاریخ انقلاب اسلامی و در مسیر تحولات و تاریخ معاصر کشورمان، یک ضرورت فرهنگی و ملی است. لذا «مؤسسه‌ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی» بر آن شد که خاطرات معظم‌له را از متن بیانات ایشان استخراج و تدوین نماید و در قالب مجموعه‌ای از خاطرات موضوعی منتشر سازد. اثر پیش‌روی مشتمل بر گزیده‌ای از خاطرات مقام معظم رهبری در مورد حضرت امام (ره) می‌باشد.

این خاطرات که مقاطع مختلف حیات طیبه‌ی امام خمینی از دوران مبارزات تا سالهای پیروزی و استقرار نظام جمهوری اسلامی و سالهای دشوار دفاع ملت انقلابی و مظلوم ایران در برابر هجوم نظام استکبار در جنگ

تحمیلی را دربرمی‌گیرد؛ حاوی نکاتی آموزنده از سیره‌ی مکتبی، انقلابی و اخلاقی امام راحل می‌باشد که بازخوانی و توجه به آن از شرایط لازم برای شناخت و تداوم راه امام خمینی (قدس سرّه) است.

«انتشارات انقلاب اسلامی» به یاری خداوند بزرگ دیگر خاطرات معظّم‌له در موضوعات مختلف را نیز به مرور تنظیم و به پیشگاه مردم شریف کشورمان تقدیم می‌دارد. ان شاء الله.

و من الله التوفیق

فهرست

- ۱۱..... اعتقاد به پیروزی خون بر شمشیر.....
- ۱۲..... ارتباط و کار امام با مردم.....
- ۱۴..... ایستادگی باشکوه تنهایی یک تک درخت.....
- ۱۶..... یک قاعده‌ی انقلابی.....
- ۱۸..... نسبت ملت با امام.....
- ۲۰..... ایمان امام به توده‌ی مردم و نقش روحانیت.....
- ۲۲..... امام، قاطع و صریح.....
- ۲۴..... امام؛ اعلم فقیهای و علمای زمان ما.....
- ۲۶..... دل آشنا با قرآن.....
- ۲۸..... امام حاضر در صحنه.....
- ۳۰..... یادآوری سخن امام در شورای عالی دفاع.....
- ۳۲..... پیروزی در انجام تکلیف.....
- ۳۳..... تأکید امام: قیام برای وظیفه.....
- ۳۵..... ابراز خوشحالی امام.....
- ۳۶..... عدم صدور حکم جهاد.....
- ۳۸..... ایجاد امید در دل مردم.....
- ۴۰..... تصمیماتی بر طبق واقعیت.....
- ۴۱..... امیدواری ناشی از ایمان در همه‌ی مراحل.....
- ۴۳..... بهترین پاداش برای امام.....
- ۴۵..... اکسیر وجود امام.....

- ۴۷..... ذکر و نماز تا آخرین لحظه.....
- ۴۸..... صبر و متانت و سعه‌ی صدر امام.....
- ۵۰..... سخت‌ترین کار.....
- ۵۲..... هیجان امام از فداکاری‌های مردم.....
- ۵۳..... احساس رهبران نهضت‌های اسلامی در فقدان امام.....
- ۵۴..... اهمیت فقاہت و اخلاق از نظر امام.....
- ۵۵..... اثر تهذیب.....
- ۵۶..... یک پیشنهاد خرسند کننده به امام.....
- ۵۸..... خلاصه‌ی وصیت امام: اتکا به خدا.....
- ۶۱..... اوج توکل و حسن ظن به خدا.....
- ۶۲..... علت فشار استکبار از نگاه امام.....
- ۶۳..... ملاک حق و باطل.....
- ۶۴..... سندی برای قیام لله.....
- ۶۶..... انس با دعا.....
- ۶۷..... احترام حضرت امام به فقهای پیشین.....
- ۶۹..... غیرقابل توصیف بودن شخصیت امام.....
- ۷۱..... معنای وحدت.....
- ۷۳..... حمایت امام از منتخبان مردم.....
- ۷۴..... همین یک جمله؛ بروید با هم بسازید.....
- ۷۵..... یک حکیم واقعی.....
- ۷۶..... تفسیر امیدبخشانه‌ی امام از حوادث.....
- ۷۸..... صراحت در عین بلند نظری.....
- ۸۰..... حمایت همیشگی امام از ارکان نظام.....
- ۸۲..... فرمان امام؛ فرمان اسلام.....
- ۸۳..... سنگینی مسؤوولیت.....
- ۸۵..... درک عظمت امام.....
- ۸۷..... نمونه در آراستگی و وضع ظاهر.....
- ۸۸..... نمونه‌ای از زهد امام(ره).....
- ۹۰..... سختی اداره‌ی مملکت.....
- ۹۱..... واقعیتی شبیه افسانه‌ها.....
- ۹۳..... مناعت طبع، و پرهیز از مقام.....
- ۹۴..... نگاه حکیمانه به حوادث ناگوار.....



- ۹۵..... آثار قدرتِ ایمان امام.....
- ۹۶..... انضباط، حتی در کارهای شخصی.....
- ۹۷..... اشک‌هایی جوانانه و از سر فرزاندگی.....
- ۹۸..... استوار و خستگی ناپذیر بودن امام.....
- ۹۹..... آثار ایستادگی امام در حفظ ایران.....
- ۱۰۱..... دست قدرت خدا در هدایت کارها.....
- ۱۰۳..... تقید امام به ورزش.....
- ۱۰۴..... تأکید امام بر عدم تفکیک دین از سیاست.....
- ۱۰۶..... صبر عظیم و روشن بینی امام.....
- ۱۰۷..... ایهت امام در نظر سیاستمداران جهان.....
- ۱۰۹..... بزرگترین کار عالم در سن پیری.....
- ۱۱۰..... تعبد در جوانی.....
- ۱۱۱..... سلیقه‌ی امام در اداره‌ی کشور.....
- ۱۱۳..... عرفان و عدم انزوا از سیاست.....
- ۱۱۴..... یک سؤال واقعی.....
- ۱۱۵..... احساس مسؤولیت امام.....
- ۱۱۷..... تواضع و حیا در امور عاطفی و معنوی.....
- ۱۱۸..... محفل دل‌های کوشا و مشتاق.....
- ۱۲۰..... اخلاق خوش لازم‌هی اهداف بزرگ.....
- ۱۲۲..... تداوم آرمان‌های بزرگ و حقیقی.....
- ۱۲۳..... معنی «خرمشهر را خدا آزاد کرد».....
- ۱۲۵..... توصیه‌ی همیشگی امام به مسؤولین.....
- ۱۲۶..... طبیعت آزاداندیشان حوزه و امام.....
- ۱۲۸..... وجود خوب و بد در همه‌ی اقشار.....
- ۱۳۰..... اطمینان امام.....
- ۱۳۱..... شادی امام از همدلی مسلمین.....
- ۱۳۲..... حامیان امام حتی از مخالفان مشرب فلسفی او.....
- ۱۳۳..... امام یک معلم واقعی.....
- ۱۳۴..... مدارا، نصیحت، و برخورد.....

❁ اعتقاد به پیروزی خون بر شمشیر

تمام شیوه‌هایی که ایشان در طول این مدّت مبارزه به کار زدند ابتکاری بود و ابتکاراتی بود که دیگرانی که ناظر بودند همه رد می‌کردند، حتّی دوستان ایشان، حتّی دوستان ایشان! شما ببینید در ظرف این یک سالِ اخیر چه شیوه‌هایی را ایشان به کار زدند و به کار بردند! همه‌اش مبتکرانه و همه مثل تیرهایی که درست به هدف می‌خورد؛ یک دانه‌اش خطا نکرد؛ یک دانه‌اش اشتباه از آب در نیامد؛ در حالی که اغلب خدشه می‌کردند، تخطئه می‌کردند. آن روزی که اعلامیه‌ی خون بر شمشیر پیروز [است]، آمد، دوستان نزدیک ایشان در تهران، در قم دچار تردید شدند که آیا این مصلحت است؟ این جایز است؟ این اعلامیه خوب بود؟ درست است؟ قرص، مثل کوه ایستاد و دیدید که خون بر شمشیر پیروز شد. آن روزی که ایشان رفتند به فرانسه، برای همه شگفت‌آور بود و هیچ کس به ذهنش نمی‌آمد. آن روزی که ایشان تصمیم گرفتند برگردند ایران، همه دچار دلهره شدند. ... و ندیدم کسی را که غیر از این قضاوت داشته باشد. با هر کس برخورد کردیم دیدیم همین‌جور است. خب تمام این تاکتیکها، تمام این شیوه‌های گوناگونی که این ضرباتی که در مواقع حسّاس این مرد بزرگ، این رهبر بزرگ وارد آورده، تمام ضربات بجایی بود و این را سرنوشت مبارزه و گذشت کار و گردش کار به ما ثابت کرد.

❁ ارتباط و کار امام با مردم

رهبر و امام ما با آن قدرت الهی بزرگ و با عظمتش مردم را همیشه به حساب آورد. در روزهای اولی که امام از پاریس به تهران وارد شده بودند - یعنی در آن حسّاس‌ترین لحظات این تاریخ، در آن لحظاتی که تمام نگرندگان جهانی، همه‌ی ناظران سیاسی ایران را به عنوان کانون بزرگترین حوادث قرن به حساب می‌آوردند و همه نگران بودند که در ایران چه خواهد شد و چه به وقوع خواهد پیوست. - در آن لحظات حسّاس وقتی وارد شد از اولین لحظات رفت میان مردم. پیرمرد هشتاد ساله استراحت و خواب و آسایش خود را گذاشت به حساب مردم و در اختیار مردم. سیاستمداران آمدند گفتند به آقا بگوئید اینقدر وقتش را صرف مردم نکند، صرف رفت و آمد نکند، صرف دید و بازدید مردم نکند، اجازه بدهد سیاستمداران، متفکران، هوشمندان بیایند بنشینند با آقا صحبت کنند در زمینه‌ی مسائل بزرگ سیاسی. امام در جواب همه‌ی اینها گفت من با سیاستمداران و مغزها و کله‌گنده‌ها کاری ندارم من با مردم کار دارم. می‌آیند، بیایند توی مردم و او درست فهمید، و او درست تشخیص داد و اگر قرار بود پای صحبت سیاستمداران بنشیند هنوز که هنوز است ما بایستی از مجلس شورای غیر ملی نطق آقای بختیار را بشنویم. آمد با مردم روبرو شد، بین او و مردم حفاظ و حجابی نبود، صد بار هزار بار گفتند آقا جان شما در خطر است، گفت بگذارید در خطر باشد من اگر کشته هم بشوم برای این ملت نافع خواهد بود. بدون حفاظ، ... در مقابل هزارها هزار

مردم ایستاد با آنها صحبت کرد؛ زنها، مردها، کودکان آمدند بچه‌ها را از بغلها گرفت بوسید، نوازش کرد، به مادرهایشان به پدرهایشان برگرداند، میان مردم آمد، با مردم کار خود و تلاش خود را ادامه داد، روی مردم حساب کرد و دیدید که پیروز شد.

سخنرانی با عنوان اهمیت هوشیاری عمومی در مقابل توطئه‌ها ۱۳۵۸/۰۵/۲۴



❁ ایستادگی باشکوه تنهایی یک تک درخت

روزی بود که رهبر عزیز ما تنهای تنها بود؛ دو گروه مبارز در این مملکت بودند، هر دو تز رهبر ما را رد می‌کردند، قبول نداشتند. یک عده سیاسیون راحت‌طلب پشت میز نشین بر روی بستر راحت استراحت کن؛ آنهایی که عادت کرده بودند بنشینند، بخورند، بورس بگیرند، آقایی کنند با تبختر و تکبر یک کلمه حرفی بزنند، وجیه‌الملله بشوند، یک وقتی هم در یک جریان سیاسی یک کلمه‌ای بگویند، اما در دسری قبول نکنند. اینها با شیوه‌ی رهبر ما مخالف بودند، می‌گفتند آقا بیخود این همه به پر و پایه‌ی شاه می‌پیچند، شاه که رفتنی نیست از این مملکت. اقلاً اگر شاه را رد می‌کنند نیابت سلطنت را قبول کنند. امام قرص ایستاد، گفت هر کسی که شعار ما را قبول نمی‌کند به ملاقات ما نیاید. اذن دخول امام در پاریس برای رجال سیاستمدار پرمدعا این بود که باید اول سلطنت را و پادشاهی را در ایران رد بکنند، محکوم بکنند، بعد بتوانند بار بیابند و به خدمت امام بروند؛ حتی حاضر نبود با اینها صحبت بکنند، مذاکره بکنند، قرص ایستاد؛ این یک گروه. گروه دیگر گروهی بودند که با ادعای تندروی و چپ‌روی و فداکاری در میدان مبارزه ظاهر می‌شدند، طرفدار جنگ مسلحانه، تنها ره‌رهایی جنگ مسلحانه است. می‌گفتند آقا بی خود اصرار می‌کند، با اینجورها این مبارزه به پیروزی نخواهد رسید، بی خود معطل نشوید؛ باید جنگ مسلحانه، باید تفنگ به دست بگیریم. باید مردم

بسیج عمومی بشوند. هر کسی را که فکر می‌کردند ارتباطی با امام دارد دورش را می‌گرفتند فریاد می‌کشیدند که ما را مسلح کنید. البته این توده‌ی مردم بودند غالباً که می‌گفتند ما را مسلح کنید، اما تز مال گروههایی بود که شعار جنگ مسلحانه را شعار خودشان قرار داده بودند. می‌گفتند فایده‌ای ندارد، تا سلاح دست نگیرید، تا مردم را مسلح نکنید، شاه از این مملکت رفتنی نیست. امام هیجان زده نشد، دستپاچه نشد، خط مشی خودش را گم نکرد، راه خودش را ادامه داد؛ گفت با مبارزه‌ی سیاسی آنچنان ضیق خنقی برای این رژیم درست می‌کنیم که یا خودکشی کند یا مجبور به فرار بشود، و دیدیم که شد. گروههای مبارز در این مملکت مخالف تز امام بودند. بگذریم از گروههای راحت طلب فرصت طلب مرتجعی که اساساً ضد مبارزه می‌اندیشیدند و هر گونه مبارزه‌ای را محکوم می‌کردند؛ آنها که هیچ. اما تنها و به تنهایی یک امت «ان ابراهیم کان امة» خودش تنها یک امت بود. با شکوه تنهایی یک تک‌درخت، در یک کویر لم‌یزرع که بر طوفانها و شنها و آفتابهای داغ و سوزان و تشنگیها و بی‌آبها پیروز می‌شود و فضا را سرسبز و معطر می‌کند، ایستاد. ایستاد و مبارزه را به این جا رساند.

سخنرانی با عنوان جلوه‌ی سرگذشت دیرین مبارزات پیغمبران

در زمان ما ۱۳۵۸/۰۵/۳۱



❁ یک قاعده‌ی انقلابی

برادران و خواهران! ما از قدیم یک فرمولی داشتیم، آن فرمول این بوده که هر نهادی، هر حرکتی، هر جریانی که از طرف دشمنان انقلاب و دشمنان مردم و دشمنان اسلام تقویت شد، آن نهاد، آن انقلاب باطل است، یا لااقل رگه‌ای از باطل در او هست و هر نهادی و هر جریانی و هر جمعیتی که از طرف دشمنان انقلاب مورد تعریض قرار گرفت، آن جریان حق است، آن جریان، رشد است، آن جریان درست است. باید تعقیبش کرد، باید تقویتش کرد، باید حفظش کرد. مردم این فرمول را سالهاست فهمیدند، امام - یک وقتی با اعضای شورای مرکزی حزب' رفته بودیم خدمتشان یکی از برادران اظهار کرد یا در ضمن صحبت‌هایش بود که مثلاً طرح، تحمیل‌هایی می‌شود به حزب، حملاتی می‌شود، کسانی حمله می‌کنند، - فرمودند که از این حملات همیشه به ما هم می‌شده. و ما از این حملات سود می‌بردیم. می‌گفتند که من در سال ۴۲، ۴۳ برای شاه پیغام دادم که تو و دستگاه ساواکت که این قدر مرا می‌کوبید این به نفع من است. برای خاطر این که مردم به اصالت و حقانیت من اعتقاد پیدا می‌کنند، می‌فهمند که ما درست می‌گوئیم، اگر درست نمی‌گفتیم شما اینقدر ما را نمی‌کوبیدید. و به ما می‌گفتند که چون شما مورد حملات

و هجوم و ضربات هستید پس راهتان، راه درستی است. حقانیت خودتان را
بفهمید و درک کنید. و این یک واقعیت است. این فرمول برای ما یک فرمول
حجّتی است.

سخنرانی با عنوان ضرورت و تداوم تشکیلات ۱۳۵۸/۱۱/۲۳

❁ نسبت ملت با امام

ملت با شخص امام ارتباطشان چه جور است واقعاً، ارتباط عاشق و معشوق است، واقعاً ملت عشق می‌ورزند به امام.

شاعری را من دیدم که در روزهای بیماری امام که تازه آمده بودند به تهران که خب در آن وهله‌ی اوّل یک لحظاتی امام در تلویزیون دیده شدند بعد دیگه ده پانزده روز فاصله شد، این شاعر آن وقت در مسافرت بوده، ظاهراً همان دفعه‌ی اوّل هم مثلاً شاید چهره‌ی امام را، [زیاد] ندیده ده پانزده روز چهره‌ی امام را که معمولاً هر هفته یکبار دوبار در تلویزیون ظاهر شدند و برای عده‌ای صحبتی کرده بودند و این را ارائه می‌دادند، این را ندیده بود، یک شعری یک قصیده‌ای گفته که واقعاً دل سنگ را آب می‌کند که ای امام عزیز ای امام بزگوار من پانزده روز است که از تو چهره‌ای ندیدم، تو را ندیدم و یک قصیده‌ی عجیب است. خب ببینید شعر تبلور احساسات یک ملت است، شعر بیخودی نمی‌جوشد، وقتی یک شاعر یک شعر می‌گوید، در حقیقت یک اندیشه، یک فکر، یک احساس در جامعه جای می‌افتد آن وقت شاعر آن جامعه آن شعر را می‌گوید، قراردادی نیست طبیعی است. به تحمیل و به زور نمی‌شود یک اندیشه‌ای را داد به یک شاعری که این را بگو ... و این در جامعه ما به صورت یک عرف است این احساس وجود دارد خب این رابطه‌ی ما [است] بین مردم و امام این کیفیت صمیمیت و رفاقت و دوستی ما

بین مردم و دولت و دولتی که بر سر کار است و شورای انقلاب، این ارتباطات از اختصاصات این انقلاب است و آن هم موضع گیرهایش در مقابل دشمنان خارجی. لذاست که این انقلاب شما امید ایجاد کرده واقعاً امید ایجاد کرده یعنی واقعاً دریچه‌ای باز شده. خب لذا شرق و غرب در مقابل این انقلاب ایستاده‌اند دارند کارشکنی می‌کنند مقابله می‌کنند معارضه می‌کنند. خدا هم کمک می‌کند، الحمدلله

سخنرانی در سمینار انقلاب فرهنگی در کانون توحید با عنوان
عمل‌زدگی (۱۳۵۹/۰۲/۰۹)

❁ ایمان امام به توده‌ی مردم و نقش روحانیت

امام می‌خواهند پایه‌ای برای این حکومت گذاشته بشود که دیگر این کارهای کوچک و جزئی به عنوان یک گره و به عنوان یک مشکل درنیاید و این فقط به این است که مسؤولان، وزیران، نخست‌وزیر، معاونان، سطوح بالای دولتی از این معیارها برخوردار باشند. این معیارها چیست؟ ایمان به اسلام، ایمان به انقلاب، ایمان به کرامت و ارزش این توده‌ی عظیم ملت، برای این ملت حساب باز کردن. نگویند که این توده‌ی مردم و عوام مردم در جنب قشر روشنفکر و تحصیلکرده ارزشی ندارند، نه، این غلط است، این برخلاف مبنای انقلاب ماست و لذا می‌بینید که امام روی همین توده‌ی مردم تکیه می‌کنند. یک روزی بعد از یک سخنرانی که امام مبالغه‌ی صحبت کرده بودند، ما خدمتشان شرفیاب شدیم. حقیقت این است که آدم نگران است از این که امام زیاد و بلند و با شور و هیجان صحبت کنند. ایشان از یک بیماری قلبی تازه برخاستند و آدم نگران می‌شود، طبیعی است، همه، هر کسی توجه پیدا کند نگران می‌شود. خدمتشان عرض کردیم که خوب است شما یک قدری این سخنرانیها، این صحبتها را کم کنید. لاقلاً اگر قرار است صحبت بفرمائید، طولانی صحبت نکنید، یک ربع ساعت مثلاً. نه سه ربع ساعت و یک ساعت که گاهی دیده شده در همین اواخر، ایشان فرمودند که من آرام صحبت می‌کنم. بعد فرمودند وقتی که عده‌ای از همین مردم، از همین عامه‌ی مردم این‌جا می‌آیند، من نمی‌توانم بروم و برایشان صحبت نکنم. این ایمان به توده‌ی

مردم است و بدانید که اگر این ایمان به توده‌ی مردم نبود این انقلاب حالا حالاها پیروز نشده بود. به دلیل این که این مملکت سابقه‌ی انقلاب زیاد داشته، مبارزه و جنبش در این مملکت زیاد شده. در تمام این جنبشها آنچه متکی به مردم بود، پیروز شد. آنچه متکی به یک قشر خاص بود، سرکوب شد و انقلاب خود ما تا آن وقتی که دقیقاً به سطح توده‌ی مردم کشیده نشده بود، یک انقلاب ناپایدار و متزلزل بود و معلوم نبود که بشود پیروز بشود. دستگاه جبار سرکوب می‌کرد و هنر روحانیت که امام این همه روی روحانیت تأکید می‌کنند این است که روحانیت توانست و می‌توانست انقلاب را به زوایا و اعماق جامعه بکشانند. این حکیم بزرگ که من تعبیر حکمت را برای امام شایسته‌ترین می‌دانم «و لقد آتینا لقمان الحکمة»^۱ آن حکمت الهی به معنای واقعی کلمه در این مرد بزرگ و استثنائی وجود دارد، خوب می‌داند که چه می‌گوید و می‌فهمد که چرا می‌گوید؛ این همه تأکید امام روی روحانیت به خاطر این است.

سخنرانی با عنوان مسأله‌ی امامت و پیشوایی (نیمه‌شعبان) ۱۳۵۹/۰۴/۱۲



۱. سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۱۲. و به راستی، لقمان را حکمت دادیم.

❁ امام، قاطع و صریح

در مقابل دنیا ما نباید دچار رودرباستی بشویم؛ این یک واقعیت است که ما بسیاری از چیزهایی که جزو عرف فرهنگ سیاسی دنیاست نمی‌توانیم قبول کنیم. با فرهنگ ما، با ایدئولوژی ما، با فکر ما نمی‌سازد؛ نمی‌توانیم قبول کنیم؛ این را صریح به دنیا بگوئیم. با زبان دیپلماسی اگر با سیاستمداران جهانی حرف می‌زنیم جوری نباشد که حقایق و اصول مکتب فراموش بشود. ما به دنیا بگوئیم که ما آن آزادی و بی‌بندوباری‌ای را که دنیا امروز برای زن و مرد قبول کرده است قبول نمی‌کنیم، خجالت نکشیم. ما به دنیا بگوئیم که شیوهی حکومت کردن و شیوهی اقتصاد را - که چه در شرق و چه در غرب هر کدام به نحوی رایج است - قبول نداریم، شرممان نیاید - و متأسفانه بعضی از رجال سیاستمدار ما این اصل را در نظر نمی‌گیرند؛ گویا که از مردم دنیا و چهره‌های دنیا خجالت می‌کشند - همچنانی که امام این امت خجالت نکشید، صاف و صریح حرفش را زد. آن روزی در این مملکت گفت ما سلطنت نمی‌خواهیم که هیچکس از این سیاستمداران پُرمدعای امروز به خود جرأت نمی‌داد حتی فکرش را بکند. صریح و قاطع حرفش را گفت؛ ما هم صریح و قاطع حرفمان را بزنیم. ما معتقدیم به اسلام، ما معتقدیم به حکومت اسلامی، ما هر حکومتی و هر اندیشه‌ای که توحید را و اسلام را و خدا را قبول ندارد، کفر می‌دانیم و کافر می‌دانیم؛ این را بگوئیم به مردم - به مردم عالم - شرممان نیاید. این نوعی و جاهت‌طلبی است که انسان سعی کند در دنیا به عنوان

یک چهره‌ی بانزاکت سیاسی معروف بشود، و می‌بینید امام یکی از اسرار قدرت و توان الهی‌اش این است که این ملاحظات را هرگز نکرده. سیاستمدار برجسته‌ی دنیا اوّل قدرتمند عالم، یعنی رئیس جمهور امریکا بر می‌دارد نامه‌ی خصوصی می‌فرستد، امام می‌دهد نامه را در رادیو می‌خوانند. این خلاف عرف و نزاکت بین‌المللی است، اما این کار را می‌کند. ما با امریکا نمی‌توانیم بسازیم، ما با روسیه هم نمی‌توانیم بسازیم. ما با این قدرتهای بزرگ نمی‌توانیم بسازیم، با قدرتهای کوچک کاری نداریم. اگر قدرتهای کوچک هم بخواهند به ما تعریض کنند با آنها هم سر سازش نداریم، این را انسان صریح در دنیا بگوید؛ مرگ یکبار، شیون یکبار. لذا می‌بینید در اظهارات مقامات مقید و پابند به اصول و روشهای امام این شیوه وجود دارد که قاطع و صریح اعلام می‌کنند که ما در مقابل شرق و غرب ایستاده‌ایم.

سخنرانی با عنوان مفاهیم اسلامی ۱۳۵۹/۴/۲۷



❁ امام؛ اعلم فقهای و علمای زمان ما

این رهبر عظیمی که امروز این جامعه را دارد هدایت میکند و نوزده سال است که این انقلاب را - از سال ۴۱ تا امروز - دارد هدایت میکند و حرکت میدهد، اعلم علمای زمان ماست، اعلم فقهای زمان ماست. این را کسی دارد به شما میگوید که پای درس بسیاری از فقهای زمان ما و بسیاری از فقهایی که قبلاً رفته‌اند نشست. بنده درسهای همه‌ی این فقهایی را که شما می‌شناسید - الا ما شد منها و ندر - دیده‌ام و اعتقاد بنده این است که امام، اعلم یعنی افقه از اینهاست؛ البته بسیاری از این بزرگواریها، مجتهدهای قطعی و مسلمند و در این شک نیست؛ اما خب، فقیه و افقه داریم دیگر.

این بزرگواری که فقیه‌ترین است و علاوه‌ی بر فقاقت، در فلسفه و عرفان و علوم این‌چنینی هم وارد است و درس خوانده و درس گفته، از زمان جوانی و نوجوانی - یعنی از سنین شماها - در مسائل سیاسی وارد بوده؛ از همان دوران جوانی در مسائل سیاسی وارد بوده. ایشان با سید حسن مدرس، سیاستمدار روحانی عظیم ارتباط داشته؛ ایشان در سنین نزدیک چهل سالگی - در سال [۱۳۲۳] - آن نوشته را توی دفتر یادبود مرحوم وزیر یزد نوشته.^۱ ایشان در

۱. حجة الاسلام والمسلمین سیدعلی محمد وزیری از روحانیون فاضل یزد بود که به خرید و گردآوری کتابهای دینی و علمی و تاریخی، از جمله کتب و نسخ خطی علاقه‌ی وافر داشت و یکی از خدمات ارزنده‌ی ایشان نیز ساختن و پرداختن کتابخانه‌ای معظم و جامع در یزد بود. مرحوم وزیری به ابتکار شخصی، دفتر ویژه‌ای را فراهم کرده بود و در اختیار اهل علم و معرفت

سنین نزدیک چهل سالگی یک نوشته‌ای دارد که شما آن نوشته را که نگاه کنید، ایشان را یک انسان انقلابی سیاستمدار آگاه از همه‌ی مسائل عمده و امّات مسائل سیاسی خواهید دید. آن نوشته را بنده به خط خود ایشان در دفتر یادبود مرحوم وزیری در یزد دیده‌ام که الان هم جزو نفائس است و در یزد هست. ایشان دو سه صفحه نوشته‌اند و از این آیه‌ی شریفه شروع کرده‌اند: «قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی ثم تتفکروا»؛^۱ ایشان این آیه را عنوان کرده‌اند و بعد درباره‌ی «قیام لله» بحث مفصّلی کرده‌اند و این آیه را درست منطبق کردند با وظیفه‌ی اجتماعی و انقلابی مردم در زمان خودشان. این انسان، اینجور در تفکر انقلابی و جهتگیری انقلابی، وارد و مصمّم و آگاه و خبیر است.

در دیدار اساتید و طلاب مدرسه‌ی علمیه‌ی مرحوم حاج
ملاحمد جعفر (مدرسه‌ی آیت‌الله مجتهدی) ۱۳۶۰/۰۹/۲۹

قرار میداد تا آنان حدیثی، موعظه‌ای و پند و اندرزی را با خط و امضای خود در آن دفتر بنویسند. ایشان در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی و در سالهای آشفتگی ناشی از جنگ جهانی دوم، با امام خمینی دیدار کرده همین تقاضا را با ایشان در میان میگذارد. امام خمینی نیز نوشته‌ی ارزشمند و هدایتگر و تأثیرگذاری را با دستخط خویش فراهم آورده، به وی هدیه میکنند. مرحوم وزیری نوشته‌ی امام خمینی را با توجه به مفاهیم سیاسی و انقلابی آن در سالهای اختناق دور از انظار نگهداری میکرد و برای مطالعه در اختیار دوستان مورد اعتماد قرار میداد. ر. ک: صحیفه‌ی امام، ج ۱، ص ۲۱

۱. سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۴۶. بگو من فقط به شما یک اندرز میدهم که دو دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید، سپس بیندیشید.



❁ دل آشنا با قرآن

امام که آمده بودند ایران - سال ۵۷ - خب ما اول یک نظر امام را دیدیم، روزی که ایشان وارد شدند امام را آنجا زیارت کردیم بعد هم شب که آمدند مدرسه‌ی رفاه یک نظر دیدیم، نزدیک هم نرفتم که مبادا مزاحمشان بشویم که همه‌ی دورشان را گرفته بودند، می‌بوسیدند، من گفتم، من یک نفر حداقل اذیت نکنم امام را، نرفتم، [گفتم] بعد می‌رویم خدمت امام. فردا شیش بود ظاهراً، یا یکی دو شب بود که آن مدرسه‌ی علوی بودند، فرستادند ما را خواستند، بنده و بقیه‌ی برادرانی که عضو شورای انقلاب بودیم ماها را خواستند. من وارد اتاق شدم، سر شب بود دیدم امام نشستند پشت قرآن دارند قرآن می‌خوانند. حالا کی است؟ دو سه روز بعد از ورود امام، آن روزهایی که شماها لابد یادتان هست در خیابان ایران و آن محوطه‌ی اطراف چه خبر بود از جمعیت و ولوله‌ی جمعیت. امام مراجعات به او شده، آمده‌اند، رفته‌اند. حالا غیر از این که مردم آمده‌اند مراجعه کردند، افراد خصوصی، سیاستمداران، روحانیون، - نمی‌دانم - دوستان قدیمی، افراد متفرقه آمدند خدمت امام، یکی پیشنهاد کرده، یکی پرسیده، یکی چیزی گفته، مرتب مشغول بود امام. سرشب ایشان در این همه غوغا که حالا بعدش هم باز یک عده‌ای بخواهند ملاقات کنند، یک عده‌ای کار دارند، تا آخر شب باز امام کار داشت، در همه‌ی این غوغاها بعد از نماز مغرب و عشا ایشان نشسته بودند در یک اتاق تنها

انگار که در این دنیا هیچ خبری نیست قرآن را باز کرده بودند، مشغول قرآن خواندن بودند. یعنی امام یک روز هم قرآن خواندن یادشان نمی‌رفت؛ مرتب قرآن می‌خواند. ببینید این دل با قرآن آشناست که این جوری است.

درس تفسیر قرآن کریم ۱۳۶۰/۱۱/۰۹

❁ امام حاضر در صحنه

خدا و رهبری اسلامی در هر مسأله‌ای و پدیده‌ای از پدیده‌های مردم، حاضر و ناظر است؛ معنای رهبری این است. حالا رهبری پیغمبر البته به هدایت الهی است. ... اگر قرار است که یک جامعه‌ای داریم، یک امتی داریم که این امت در رأسش یک امامی هست، این امام بایستی همه‌ی مشکلات مردم را آن جایی که به او ارجاع می‌شود و او باید حل کند، باید حل کند، همه جا حاضر باشد. ببینید در همین دوران مبارزه هم همین جور بود! امام در هر جایی که یک مسأله‌ای پیش می‌آمد حضور داشت، هیچ جا نبود که انسان را دچار سردرگمی بکند. مثلاً قضیه‌ی سینما رکس آبادان پیش آمده، حالا همه سردرگم‌اند که قضیه چیست؟ چه موضعی باید گرفت؟ چه کار باید کرد؟ آیا دولت این کار را کرده؟ آیا - نمی‌دانم - عراقیها کردند؟ خرابکارها کردند؟ ناگهان زودتر از همه اعلامیه‌ی امام می‌آمد. هنوز دیگرانی که در ایران بودند، حتی مبارزین اعلامیه نداده، اعلامیه‌ی امام در دست مردم بود. اتفاقاً همین مثالی که زد، فراموش نمی‌کنم ما جیرفت بودیم آن وقت، تبعید بودیم در جیرفت در این جریان سینما رکس. بنده بودم، آقای مرحوم ربّانی شیرازی رحمه‌الله علیه ایشان بودند، آقای ربانی املشی بودند، عده‌ای بودند از دوستان. [خبر] قضیه‌ی سینما رکس به ما رسید. ما نشستیم با هم مشورت کردیم گفتیم بیائیم ما یک اعلامیه درست کنیم؛ البته اعلامیه‌ی مخفی، یعنی شبنامه نه به امضا؛ - به نظرم اینجوری می‌رسد - که اعلامیه را منتشر کنیم و

با یک امضای - مثلاً - کلی بفرستیم قم و اینها چاپ بشود که مردم در جریان قرار بگیرند. نشستیم و اعلامیه‌ای با نظر همدیگر تهیه کردیم و فراهم کردیم و بعد مثلاً گفتند این جایش اشکال دارد، آن جایش را درست کردیم و آن جایش عیب دارد، آن جایش مثلاً عیبش را برطرف کردیم، یکی دو روز طول کشید تا آمدیم اعلامیه را بدهیم تایپ کنند؛ پلی کپی کنند؛ اعلامیه‌ی امام رسید دستمان، به کجا؟ به جیرفت. یعنی مثلاً چهار روز، پنج روز از حادثه نگذشته امام حاضر بود، در جیرفت حاضر بود. در تمام دوران مبارزه این مسأله وجود داشت. در همه جا، واقعاً! این یک حقیقت شگفت‌آوری است، در همه جا حاضر بود. بعد از انقلاب هم همین جور بود. بعد از انقلاب تمام قضایایی که برای این ملت سرنوشت‌ساز بود و برای این ملت مسأله بود و رهبری امام را لازم داشت، امام حاضر و ناظر بود.

جلسات تفسیر سوره‌ی مجادله ۱۳۶۱/۲/۱۷

❁ یادآوری سخن امام در شورای عالی دفاع

یکی از خاطرات تلخ بنده که حالا چون مدتها گذشته تدریجاً از تلخی هم خارج شده، این است که در جلسه‌ی شورای عالی دفاع، فرماندهان متفقاً گفتند که ما برای مدت بیست روز یا بیست و پنج روز بیشتر مهمات و سلاح نداریم، که این خیلی ما را نگران کرد. یکی از فرماندهان گفت که اگر بجنگیم بیست روز یا بیست و پنج روز، اگر جنگ قطعی نکنیم اما همین‌طور تبادل آتشی، بکنیم سه ماه، بیشتر [مهمات] نداریم. خیلی در جلسه‌ی شورای دفاع این حرف به صورت تلخی ادا شد و یادم می‌آید آن روزهایی بود که داشتیم راجع به پیشنهادهایی که از طرف بعضی‌ها شده بود برای صلح، مذاکره می‌کردیم. بنی‌صدر گفت که خوب است قبل از مذاکرات از فلانی - یکی از فرماندهان - بپرسیم بینیم وضع مهمات ما چگونه است. رو کرد به او، آن هم خیلی خونسرد این مطلب را بیان کرد، به نظر می‌رسید یک پیش‌جلسه‌ای قبلاً درست شده بود راجع به این مسأله قبلاً صحبت شده بود و هماهنگی کامل انجام گرفته بود، طبعاً وقتی که ما اگر می‌خواستیم بجنگیم بیست روز بیشتر مهمات نداشتیم اگر همین‌طور تبادل آتش می‌کردیم سه ماه دیگر، ... باید صلح می‌کردیم دیگر والا بعد از سه ماه باید دستهایمان را بالا می‌گرفتیم مثلاً، یک همچنین چیزی. خیلی جلسه تلخ شد، اوقات ماها خیلی تلخ شد و یک مقداری اعتراض کردیم من ناگهان از یک چیزی یادم آمد، یک خاطره‌ای یادم آمد و آن این بود که در روزهای اول جنگ یک روز من رفتم خدمت امام،

امام به من گفتند که ما چند تا تفنگ داریم؟ تفنگ، تفنگ انفرادی چند تا داریم؟ این را شما تحقیق کنید به من بگویید. من آمدم فوراً جمع کردم همه‌ی برادران فرمانده را گفتم که امام فرمودند مشخص کنید ما چند تا تفنگ داریم؟ اینها هم گفتند باشد چشم فوری به همه جا ابلاغ شد، به نیروی زمینی، نیروی هوایی - نمی‌دانم - ژاندارمری، فلان یک عددی را به من گفتند که اگر بگویم این عدد را به شما، شماها از تعجب خنده‌تان می‌گیرد که ما این قدر فقط تفنگ داشته باشیم. من هم قبول کردم چون به نظر من عدد زیادی بود، هنوز روزهای اوّل جنگ بود ما درست آزمایش نکرده بودیم سلاح و مهمّات و آدم و جنگ و این چیزها را، برایمان خیلی زیاد بود، چندین هزار مثلاً تفنگ، من رفتم خدمت امام گفتم که آقا این فهرست این تفنگهاست. این قدر در نیروی زمینی است، این قدر در نیروی هوایی است، و... خواندم برای امام، امام یک تأملی کردند و یک نگاهی کردند و با یک لحن بسیار خاطرجمعی گفتند خیلی بیش از اینهاست، خیلی بیش از اینهاست من تعجب کردم که امام چطور با نفس گرم می‌گویند خیلی بیش از اینهاست، بعد امام از حرف تفنگ خارج شدند گفتند که این را بدانید اسلحه و مهمّاتی که در این کشور ذخیره شده از پیش، برای مقابله‌ی با قدرتی مثل روسیه تعبیه شده. خیلی بیش از این حرفها ما سلاح و مهمّات داریم بروید بگردید پیدا کنید. من این حرف را در آن جلسه‌ی شورای عالی دفاع یادم آمد بعد دلم یک امیدی گرفت شاید [این خاطره را] هم نقل کردم یا نقل نکردم یادم نیست، گفتم که شما آقایان خیلی اوقات شده که ... یک رقم‌هایی گفتید، نه این جورها هم نیست ما خاطرمان جمع است، جلسه را تمامش کردیم.

مصاحبه با روزنامه‌ی جمهوری اسلامی و پیام انقلاب در سالگرد
جنگ تحمیلی ۱۳۶۲/۰۶/۱۶



❁ پیروزی در انجام تکلیف

دیروز یکی از برادران عزیزی که در پاریس خدمت امام بودند برای من نقل می‌کردند. در پاریس خبرنگارها از امام پرسیدند شما چقدر امیدوار به پیروزی خودتان هستید؟ امام خطاب به خبرنگارها گفتند ما همین الان پیروزیم. این را امام در وضعی گفت که شاه هنوز امیدوار بود که کماندوهای امریکایی بریزند مردم را قتل عام کنند احتمالش هم بود ممکن بود بکنند، در همان شرائط امام گفت ما پیروزیم. چرا پیروزیم؟ چون آن شخصی که تکلیفش را انجام داده و موفق شده که تکلیفش را انجام بدهد پیروز است.

بیانات در جمع امت شهیدپرور مشهد به مناسبت شهادت امام رضا(ع) (۱۳۶۳/۹/۳)

❁ تأکید امام: قیام برای وظیفه

ما بارها از امام عزیز و معلّم دین و اخلاقمان این جمله را شنیدیم. بارها امام گفتند که ما برای نتیجه اقدام نمی‌کنیم، ما برای وظیفه اقدام می‌کنیم. ما اقدام می‌کنیم برای این که وظیفه‌مان را انجام داده باشیم. البته خدای متعال اگر از روی اخلاص باشد ما را به نتیجه هم خواهد رساند. همچنانی که دیدیم در بزرگترین آزمایش این ملت - یعنی حادثه‌ی واژگون کردن نظام دوهزاروپانصد ساله‌ی ستمشاهی - خود این امام عزیز و لشکر عظیم او که همین توده‌ی امت حزب الله بودند با دست خالی به نتیجه هم رسیدند. من یک وقتی از امام سؤال کردم - همین چند ماه قبل از این - گفتم شما از کی به فکر ایجاد حکومت اسلامی افتادید؟ چون درسهای حکومت اسلامی امام سال چهل و هفت در نجف ایراد شد و نوارهایش آمد این جا و تغییر حکومت اسلامی را ما در کلمات ایشان ندیده بودیم. من گفتم مبدأش کی بود؟ ایشان گفتند که من دقیقاً یادم نیست که مبدأ کی بود، اما آن نقطه‌ی مورد توجه این است. گفتند هر وقتی که من هر چیزی را احساس کردم وظیفه است آن را انجام دادم، خدای متعال خودش جور آورد. یعنی خاصیت «من کان لله کان الله له» همین است. وقتی انسان احساس می‌کند وظیفه‌اش است این کار را انجام می‌دهد، و مجموع این کارهایی که بر طبق تشخیص وظیفه - آن هم بوسیله‌ی یک فقیه، یک فقیه عظیم الشان - انجام می‌شود یک تسلسلی از یک

کارهای منظم در می‌آید که منتهی می‌شود به حکومت اسلامی و نظام اسلامی
و یک چنین انقلابی.

در صبحگاه سپاه پاسداران در پادگان قصر فیروزه ۱۳۶۴/۷/۲



❁ ابراز خوشحالی امام

در سال پنجاه‌ونه بنده از این لباسهای فرم سربازی یا بسیجی می‌پوشیدم زیر قبا می‌آمدم تهران. از مناطق جنگی که غالباً در آن سال آن‌جا بودم. هر دفعه می‌آمدم می‌رفتم خدمت امام گزارشی عرض می‌کردم. اولین باری که با این لباس که البته رویش قبا پوشیده بودم رفتم خدمت ایشان. ایشان شدیداً متأثر شدند، گفتند یک روزی بود که این لباس - لباس جُندی - خلاف مروّت محسوب می‌شد. اگر عالمی لباس جُندی - می‌پوشید پشت سرش نماز نمی‌شد خواند خلاف مروّت بود. از کتب فقهیه هم مثال زدند برای خلاف مروّت به لباس جُندی. اما امروز روحانیت اسلام افتخار می‌کند که این لباس را می‌پوشد شدیداً ایشان متأثر شدند و ابراز خشنودی و خوشحالی کردند حقیقت همین است. آن جُندها واقعه‌ش هم این بود که پوشیدن لباسشان خلاف مروّت، بلکه خلاف عدالت بود. اما جُند امام زمان لباسش از همه کس مناسبتر برای ماست، که ادّعای این را داریم و کوشش را زدیم که ما لشکر امام زمانیم،

سخنرانی در اجتماع ۱۲۰۰ نفری طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی قم
اعزامی به جبهه (۱۳۶۶/۸/۲۹)



❁ عدم صدور حکم جهاد

سال گذشته، ۱۳۶۶ - سپاه پیشنهاد کرد که امام حکم جهاد صادر کنند،
 یک پیشنهاد مُدوئی هم دادند به شورای عالی پشتیبانی گفتند که امام حکم
 جهاد صادر کنند، افرادی بین شانزده سال یا هیجده سال تا چهل سال، همه
 بیایند جنگ، و آموزش ببینند ما می‌خواهیم ۱۵۰۰ گردان تدارک ببینیم.
 در شوراها پشتیبانی بنده مخالف بودم، من تنها کسی بودم که با این فکر
 مخالفت می‌کردم، من گفتم من مخالفم، دلایلی هم داشتم البته برادر عزیزمان
 آقای هاشمی صد در صد مدافع بود ما با این که نظراتمان خیلی به هم نزدیک
 است، گاهی اوقات سر یک چنین چیزی یک اختلاف اینجوری پیدا می‌شود
 بین نظرات ایشان و بنده، ایشان صد در صد گفتند که نخیر، این خوب است.
 ایشان گفتند خب رهبری امام یعنی همین، رهبر یعنی همین، معجزه‌اش را
 بگذار رهبری نشان بدهد، من خوفم از این بود که اگر حکم جهاد صادر
 بشود ما نتوانیم جذب کنیم مردم می‌آیند ما نمی‌توانیم جذب کنیم می‌ماند رو
 دستان آن حکم هم باطل می‌شود. بعد من گفتم که خب ما داریم در شورای
 پشتیبانی برای امام تکلیف معین می‌کنیم. ما می‌گوییم ایشان صادر نکنند شما
 می‌گویید ایشان صادر بکنند. خود امام که زنده است ما برویم بگوییم آقا شما
 خودتان چه مصلحت می‌دانید، همه پسندیدند. بنا شد که بنده با آقای هاشمی
 برویم خدمت امام. رفتم امام گفتند که نه حکم جهاد که من صادر نمی‌کنم
 شماها هم هیچ وقت به این فکر نیافتید. یعنی ایشان اهمیت قضیه‌ی حکم جهاد

عمومی را خیلی زیاد [می‌دانستند]، گفتند نه این مصلحت نیست خود شماها [اقدام] بکنید که منجر شد به آن حرکتی که بنده با آقای هاشمی و برادرهای دیگر مسؤل راه افتادیم در شهرستانها، این جا، آن جا که الحمدلله خیلی هم خوب شد یعنی واقعاً طرح نمره‌بندی از حضور مردم خیلی خوب شد

پرسش و پاسخ در جمع فرماندهان لشکر المهدی (عج) ۱۴/۵/۱۳۶۷

❁ ایجاد امید در دل مردم

در همین محیط - محیط ملکوتی و مقدّس - آنچنان سیطره‌ی ظالمانه‌ی حکومت طاغوت، شدید بود که در زیر سایه‌ی علی بن موسی الرضا [علیه السلام] کسی جرأت نمی‌کرد از آرمان ائمه‌ی معصومین و از جهتگیری علی بن موسی الرضا [علیه السلام] [سخن بگوید] مسجد گوهرشاد، این صحن شریفین، این حرم مطهر، این دستگاه آستانه پایگاهی بود برای دشمنان اسلام و دشمنان علی بن موسی الرضا. در آن شب عاشورای تاریخی در سال ۱۳۵۷ که مردم ما بعد از راهپیمایی و اعلام براءت از طاغوت و پیروان طاغوت در این صحن بزرگ - صحن انقلاب - اجتماع کردند، بنده در اجتماع عظیم مردم در آن شب خطاب به علی بن موسی الرضا [علیه السلام] از این بزرگوار عذرخواهی کردم؛ گفتم من به‌عنوان یکی از افراد این شهر از شما معذرت می‌خواهم ای علی بن موسی الرضا که در زمان ما در مقابل بارگاه مقدّس تو، دشمنان تو بر منبرها بالا رفته‌اند و معارف ضدّ اسلامی و ضدّ ولایت و ضدّ جهتگیری انبیاء را بر زبان آورده‌اند و ذهنها و دلها را گمراه و مأیوس کرده‌اند. آنچنان فضا گرفته بود در دوران اختناق، که هیچ امیدی در دلها نبود و کسانی که حرکت می‌کردند اگرچه امید قطعی به صدق وعده‌ی الهی داشتند، اما هیچ یک از ظواهر نشان نمی‌داد و این امید را نمی‌بخشید که بتوانند اینها یک حرکت اساسی را انجام بدهند. اوّل کسی و بهترین و بزرگترین کسی که امید را در دلهای این مردم بوجود آورد و نور امید را تابان و مشتعل کرد، امام عزیز و

بزرگوار ما [بود]. در عین شدت فشار و اختناق مردم را، به آینده‌ی روشن دعوت می‌کرد. و من فراموش نمی‌کنم آن کلماتی را که از زبان امام عزیزمان خارج شد؛ در آن روزی که دژ خیمان طاغوت حمله کردند به مدرسه‌ی فیضیه و فضا را پر کردند از خشونت قساوت‌آمیز و ددمشانه‌ی خودشان، همه‌ی دلها لرزان و خالی از امید و مردد، در یک جملات کوتاهی در ظرف چند دقیقه امام عزیزمان صحبت‌هایی کردند که دلها برافروخته شد از نور امید.

نقش امید در گذشته‌ی انقلاب یک نقش انکارناپذیر است. علیرغم آن فشار و اختناق سیاه و شدید، آن کسانی که با معارف قرآنی آشنا بودند، آن کسانی که وعده‌ی الهی را به نصرت مؤمنین و مستضعفین و مبارزین و صابرین می‌دانستند، اینها سعی کردند دلها را پر از امید کنند و حرکت را ادامه بدهند و پیشوای این حرکت شخص امام بزرگوار و عزیز ما بود که دائماً با پیام خود و سخن خود و تعلیم حکمت‌آمیز خود دلها را با امید و با رجاء به لطف پروردگار محکم و استوار می‌کرد. در آن اختناق شدید این حرکت پانزده سال ادامه پیدا کرد.

سخنرانی در اجتماع مردم مشهد ۱۳۶۸/۰۱/۰۳



❁ تصمیماتی بر طبق واقعیت

آن روزی که امام مسأله‌ی نفی سلطنت را در ایران مطرح کردند من یادم است برخی از خواصّ، نه دورها، از نزدیکها بعضی، از بزرگان، اگر بگویم شماها تعجب می‌کنید، بعضی‌شان به رحمت خدا رفتند، می‌گفتند چه حرفی، مگر می‌شود چنین چیزی؟ بزرگان، اصلاً قابل تصوّر نبود، مرحوم آقای طالقانی به خود من گفتند ... که گاهی امام یک چیزهایی می‌گوید آدم فکر می‌کند چه دارد ایشان می‌گوید، مثل این که اصلاً حساب دست ایشان نیست، بعد می‌بینیم همان‌طور که ایشان گفت همان‌طور شد، نمی‌خواست بگوید پیشگوئی‌هایش خوب است، نه، می‌خواست بگوید تصمیم‌هایش بر طبق واقعیت است و درست است،

❁ امیدواری ناشی از ایمان در همه‌ی مراحل

هیچوقت امید امام تا قبل از پیروزی انقلاب، و حتی قبل از این سالهای آخر که اقبال مردم و توجه مردم به مبارزه زیاد شده بود، در آن سالهای اختناق، کاستی نگرفت؛ همیشه به آینده امیدوار بود. این امید ناشی از ایمان است. همه‌ی این خصوصیتی که من عرض می‌کنم، ناشی از ایمان است. ناشی از یک ایمان عمیق و قوی. یکی همین امیدواری است. من یادم نمی‌رود در روز دوم فروردین که همان روز حادثه‌ی فیضیه بود، بعد از آن که در مدرسه‌ی فیضیه آن حادثه‌ی فجیع انجام گرفت، که طلبه‌ها را زدند و نابود کردند، ما در مدرسه‌ی فیضیه نبودیم، گفتیم برویم ببینیم چه خبر است. عده‌ی معدودی که از مدرسه فیضیه توانسته بودند فرار کنند، جلوی ما را گرفتند و گفتند نخیر، باید برگردید، مدرسه‌ی فیضیه کشتارگاه است، دارند از بین می‌برند، از طلاب و رفقای خودمان بودند، ما مجبور شدیم از نیمه‌ی راه، برگردیم از نیمه‌ی راه، مدرسه فیضیه نرفتیم، گفتیم کجا برویم. گفتیم برویم منزل امام. حالا آن تصویر وضع خیابانها و کوچه‌ها چه جور بود در آن لحظه، چیز عجیبی است؛ از ذهن من هیچ وقت خاطره‌ی آن روز زدوده نشده، که نمی‌خواهم حالا این جزئیات را بگویم، بالأخره آمدیم منزل حضرت امام، حدود غروب بود ایشان آماده شدند برای نماز و نماز جماعت را در حیات منزلشان اقامه کردند، یک عده‌ای از طلبه‌ها آنجا بودند می‌خواستند در خانه را ببندند فکر می‌کردند که ممکن است مزدورها به منزل ایشان حمله

کنند، ایشان گفتند که نه باید در خانه باز باشد. همه مضطرب بودند، خود من فراموش نمی‌کنم در نهایت اضطراب بودم. ایشان با خیال راحت با آرامش کامل با یک طمأنینه‌ی شگفت‌آور نماز مغرب و عشا را خواندند، بعد رفتند در یک اتاقی از اتاقهای همان منزلی که در آن اقامه‌ی جماعت شده بود، ما هم همه رفتیم به طرف آن اتاق، ... این جمع طلاب ترسیده‌ی از یک حادثه‌ی بی‌سابقه، سابقه نداشت، اینجور بریزند جلادانه به قصد کشت طلبه‌ها را بزنند و روشن شده بود که دستگاه تصمیم دارد که همه‌ی طلبه‌ها را نابود کند و آن شب ممکن بود به همه‌ی این خانه‌های شناخته شده و مدارس معروف و شناخته شده بریزند، طلاب را از بین ببرند، نابود کنند، تارو مار کنند. اینجور فهمیده شده بود. در آن جمع همه مضطرب و ناراحت ترسیده، امام ده دقیقه یا یک ربع، بیست دقیقه صحبت کردند، تمام این اضطرابها تبدیل شد به آرامش و اطمینان، از جمله‌ی حرفهایی که من یادم است، تو گوشم است، که آن روز ایشان گفتند؛ همین بود گفتند اینها می‌روند شما می‌مانید، ایستادگی کنید، اینها باطلند.

در افتتاحیه کنگره‌ی بزرگداشت ۱۵ خرداد ۱۳۶۸/۰۳/۱۲



❀ بهترین پاداش برای امام

آرمانهای بزرگی که امام(ره) بیان می‌کردند، عبارت بود از: مبارزه با استکبار جهانی، حفظ اعتدال قاطع در خط «نه شرقی و نه غربی»، اصرار فراوان بر استقلال حقیقی و همه‌جانبه‌ی ملت - خودکفایی به معنای کامل - پافشاری فراوان و تمام‌نشدنی بر حفظ اصول دینی و شرع و فقه اسلامی، ایجاد وحدت و همیستگی، توجه به ملت‌های مسلمان و مظلوم دنیا، عزت بخشیدن به اسلام و ملت‌های اسلامی و مرعوب نشدن در مقابل قدرتهای جهانی، ایجاد قسط و عدل در جامعه‌ی اسلامی، حمایت بی‌دریغ و همیشگی از مستضعفان و محرومان و قشرهای پایین جامعه و لزوم پرداختن به آنها. همه‌ی ما شاهد بودیم که امام در این خطوط، مصرانه و بدون تعلل، حرکتش را ادامه داد. ما باید راه و اعمال صالح و حرکت مداوم او را دنبال کنیم.

فردای آن شبی که امام عزیز(ره) به جوار رحمت الهی پیوسته بودند، سحرگاه در حالت التهاب و حیرت، تَفألی به قرآن زد؛ این آیه‌ی شریفه‌ی سوره‌ی کھف آمد: «وَأَمَّا مَنْ أَمِنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جِزَاءُ الْحَسَنِی وَ سَنُقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا یَسْرًا»^۱. دیدم واقعاً مصداق کامل این آیه، همین بزرگوار است. ایمان و عمل صالح و جزای حسنی، بهترین پاداش برای اوست.

بارها از ایشان شنیده‌اید که همه مسؤول هستند و مسؤولیت در یک‌جا

۱. سوره‌ی کھف، آیه‌ی ۸۸ و اما هر که ایمان آورد و کار شایسته کند، پاداشی [هر چه] نیکوتر خواهد داشت، و به فرمان خود، او را به کاری آسان و خواهیم داشت.

متمرکز نیست. آحاد ملت و مدیران کشور و کسانی که ارشاد و هدایت جامعه را بر عهده دارند، بخصوص کسانی که سررشته‌ی فکر و ذهن مردم در دستشان است، مسؤولیتهای مضاعف دارند و همه‌ی ما تقریباً مصداق این واقعیت هستیم.

در مراسم بیعت نخست وزیر و هیأت وزیران (۱۳۶۸/۳/۱۶)

❁ اکسیر وجود امام

در همان روز تلخ که حال امام مساعد نبود، من جمعی از اعضای شورای بازنگری قانون اساسی را دعوت کردم و به آنها گفتم که حال امام خوب نیست؛ کار بازنگری را قدری تسریع کنیم و مژده‌ی اتمام آن را به ایشان در بیمارستان بدهیم، تا دل امام شاد شود. واقعا از تصوّر آن چیزی که ممکن بود پیش آید، قلب من می‌لرزید؛ صدایم شکست و نتوانستم حرفم را تمام کنم. شاید چند ساعت بعد از آن بود که اطلاع پیدا کردیم این ودیعه‌ی الهی و این گوهر ارزنده را از دست داده‌ایم.

همه‌ی پیامبران و اولیا رفتند؛ چاره‌ی هم جز این نیست. حالا که مقدر بود ما زنده بمانیم، باید طاقت برخورد با این حادثه‌ی بسیار تلخ را هم در خودمان ایجاد کنیم. خداوند به پیامبرش فرمود: «انک میّت و انهم میّتون»^۱. گریزی از این‌گونه حوادث تلخ نیست؛ اما خرسندیم که میراث او در دست ماست و آن، «جمهوری اسلامی» توأم با ارزشهایی است که او در این جمهوری به وجود آورد؛ یا بهتر است بگوییم با ارزشهایی که او جمهوری اسلامی را با آنها ساخت. ما مس بودیم، او ما را طلا کرد. او کیمیا بود، او اکسیر بود. ما زندگی معمولی‌یی داشتیم، او خمودگیها را تبدیل به تحرّک و تپش کرد و انسان ساخت.

۱. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳۰. قطعاً تو خواهی مُرد، و آنان [نیز] خواهند مُرد.

در پیامی به مناسبت یکی از فتوحات ارزنده‌ی شما در جبهه فرمودند:
فتح‌الفتوح، عبارت از ساختن این‌گونه انسانها و جوانهاست. در حقیقت، فاتح
این فتح‌الفتوح، خود او بود. او بود که این انسانها را ساخت. او بود که این فضا
را مهیا کرد. او بود که مسیر را به وجود آورد. او بود که ارزشهای اسلامی
را بعد از انزوا و خمول، دوباره احیا کرد. میراث او، همین ارزشها و همین
جمهوری اسلامی است. هر کدام از ما در هر مسؤولیتی که هستیم، عشق و
محبت و فرمان را به آن عزیز، باید در حفظ و تداوم ارزشها و نظام جمهوری
اسلامی مجسم کنیم.

در مراسم بیعت گروه کثیری از فرماندهان و اعضای سپاه پاسداران
انقلاب اسلامی و وزارت سپاه (۱۳۶۸/۳/۱۷)



ذکر و نماز تا آخرین لحظه

ایشان تا آخرین لحظات حیاتشان، ذکر و نماز و دعا را از دست ندادند. حاج احمد آقا فرزند عزیز حضرت امام می گفتند: پیش از ظهر روز آخر حیات امام(ره)، ایشان روی تخت دائماً نماز می خواندند. مدتی گذشت، بعد پرسیدند: ظهر شده است؟ گفتیم: بلی. آن وقت خواندن نماز ظهر و عصر با نوافلش را شروع کردند. بعد از اتمام نماز، مشغول ذکر گفتن شدند و تا لحظاتی که در حالت اغما بسر می بردند، مرتب پشت سر هم می گفتند: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر». این کار برای ما درس است. ما که رهبرمان را دوست داریم، باید به کارها و روحیات او توجه کنیم و از آن درس بگیریم.



❁ صبر و متانت و سعهی صدر امام

ویژگیهای بشری او، کمتر در افراد عادی پیدا می‌شود. اگر یکی از آن خصوصیات در فردی مشاهده شود، او انسان بزرگی به شمار می‌رود؛ چه رسد به آن که همه‌ی ویژگیهای ممتاز را یکجا در خود جمع کرده باشد. امام(ره) انسانی بسیار عاقل، دوراندیش، حکیم، آدم‌شناس، تیزبین، حلیم، متین و آینده‌نگر بود؛ که هر کدام از این صفات، کافی بود که شخصی را در مرتبه‌ی بالا جای دهد و احترام همگان را جلب کند. متانت و بردباری و حلم امام به گونه‌ی بی‌بود که اگر صد نفر در مجلسی سخنانی می‌گفتند که او آنها را قبول نداشت، تا لازم نمی‌دانست، حرفی نمی‌زد و سکوت می‌کرد؛ در صورتی که اگر در حضور آدمهای معمولی کلمه‌ی گفته‌شده که برخلاف عقیده‌ی آنها باشد، طوفانی در روحشان به وجود می‌آید که سریعاً پاسخ بدهند.

همه‌ی شما دیدید که در پایان وصیت‌نامه‌ی ایشان، به مواردی اشاره شده بود که امام قبلاً نسبت به طرح آنها سکوت کرده بودند. در زمان بنی‌صدر که من خدمت امام(ره) رسیده بودم، ایشان می‌گفتند: حرفهایی که او از قول من می‌گوید، همه‌اش خلاف واقع است و حقیقت ندارد. بنابراین، هر حرفی که زده می‌شد، فوراً او را نمی‌آشفتم و تحریک نمی‌کردم و در صدد پاسخ سریع بر نمی‌آمدم. این متانت، بردباری، حلم، تسلط بر نفس و سعه‌ی صدر، در هر کس که باشد، از او یک انسان بزرگ خواهد ساخت. در عین حال اگر امام(ره) آن

عوامل اصلی معنویت، ارتباط با خدا، کار برای رضای او، تقوا و انجام تکلیف را نمی‌داشت، نه انقلاب به پیروزی می‌رسید، نه شما مردم این‌گونه عاشقش می‌شدید، نه می‌توانست این طوفان را در دنیا به وجود آورد، و نه قادر بود در مقابل تهدید و ارعاب دشمن، مثل کوه بایستد.

در مراسم بیعت فرماندهان و اعضای کمیته‌های انقلاب اسلامی

(۱۳۶۸/۳/۱۸)

سخت‌ترین کار ❁

سخت‌ترین کار این است که درباره‌ی فقدان امام عزیز و جان‌مَلت سخن بگوییم. حقیقتاً همه‌ی ما یتیم شدیم. ده سال پیش که ایشان دچار عارضه‌ی قلبی شدند، با جمعی از دوستان - که امروز بسیاری از آنها جزو شهدا هستند و در جوار رحمت الهی آرمیده‌اند - خود را در آن هوای سرد و برفی به قم رساندیم و آن وجود عزیز را که حیات انقلاب مرهون او بود، به تهران آوردیم و در بیمارستان قلب بستری کردیم. چه روزهای سختی گذشت و چه دلهره‌ها و نگرانیهای غیرقابل توصیفی را پشت سر گذاشتیم.

از آن روزها تا پایان حیات ایشان، دائماً نگران این حادثه‌ی تلخ بودیم و بارها به پروردگار متعال عرض می‌کردیم که دعای شوق‌انگیز اُمَّت مؤمن و مخلص ما به درگاه تو، سلامت و بقای این قلب تپنده است؛ با بزرگواری خود، دعای اُمَّت ما را مستجاب کن. هر وقت تصوّر فقدان این موجود عظیم و عزیز را می‌کردیم، واقعاً دنیا برای همه‌ی ما بی‌معنی و تاریک جلوه می‌کرد. امروز ما در مقابل چنین مصیبت بزرگ و سختی قرار داریم، که حقیقتاً حادثه‌ی جانکاه و باورنکردنی است و با هیچ مصیبت دیگری قابل مقایسه نیست.

شخصیت امام، حتی برای دشمنان او نیز درخشید و همان کسانی که در طول ده سال تبلیغات زهراگین و خباثت‌بار، همیشه سعی می‌کردند چهره‌ی منور این ولیّ خدا را دگرگونه جلوه دهند و امیدی را که در دل مسلمانان

و مستضعفان عالم درخشیده بود، خاموش کنند، امروز لحن همه‌ی آنها تغییر کرده و توصیفشان از امام(ره)، توصیفی اعتراف‌آمیز نسبت به عظمت این شخصیت بزرگ است.

در مراسم بیعت فرماندهان و اعضای کمیته‌های انقلاب اسلامی (۱۳۶۸/۳/۱۸)



❁ هیجان امام از فداکاری‌های مردم

معنویت مردم و خانواده‌ی شهدا و اخلاص رزمندگان در جبهه‌ها، امام را به هیجان می‌آورد. من چند بار گریه‌ی امام را - نه فقط به هنگام روضه و ذکر مصیبت - دیده بودم. هر دفعه که راجع به فداکاریهای مردم با امام صحبت می‌کردیم، ایشان به هیجان می‌آمدند و متأثر می‌شدند. مثلاً موقعی که در محل نماز جمعه‌ی تهران، قلکهای هدایی بچه‌ها به جبهه را شکسته بودند و کوهی از پول درست شده بود، امام در بیمارستان با مشاهده‌ی این صحنه از تلویزیون متأثر شدند و به من که در خدمتشان بودم، گفتند: دیدی این بچه‌ها چه کردند؟ در آن لحظه مشاهده کردم که چشمهایشان پُر از اشک شده است و گریه می‌کنند.

❁ احساس رهبران نهضت‌های اسلامی در فقدان امام

من دوران بعد از پیروزی انقلاب تاکنون را به خاطر حضور امام(ره) در این ده سال، یک دوران استثنایی می‌دانم. انقلاب و مردم و هدفها و دشمنیهایی که با ما می‌شد، نیز استثنایی است؛ ولی از همه استثنایی‌تر، امام(ره) است که متأسفانه امروز از وجود او محروم هستیم. او نعمت بسیار بزرگی بود و افسوس که از دست ما رفت؛ آن هم در حالی که دنیای اسلام هنوز به رهبریها و هدایتها و شخصیتی که او در انسانهای مظلوم و مستضعف و ملت‌های تحقیرشده‌ی دنیا می‌دمید، احتیاج داشتند.

امروز جمعی از رهبران نهضت‌های بزرگ و معروف اسلامی دنیا برای ابراز همدردی خود، با من ملاقات داشتند. ای کاش حرف‌های آنها عیناً ضبط شده بود و به گوش مردم ما می‌رسید، تا می‌دیدند که چگونه امواج ساطع‌شده از آن کانون جوشان و خروشان و آن مرکز بی‌نظیر نور و حرارت، به مسلمانان و انسانهای مظلوم و مستضعف و تحقیرشده‌ی دنیا جان و روح و قدرت داده است و توانسته‌اند در برابر سیل تهاجمها و دشمنیها ایستادگی کنند. همین چهره‌های معروف نهضت‌های اسلامی لبنان، فلسطین، افغانستان و کشورهای دیگر که اسم آنها را شنیده‌اید، به من می‌گفتند: ما یتیم شدیم. حقیقتاً هم همه‌ی ما یتیم شده‌ایم و ثقل عظیمی را از دست داده‌ایم.

در مراسم بیعت نماینده‌ی امام در ارتش، وزیر دفاع، فرماندهان و پرسنل منتخب نیروهای سه‌گانه و وزارت دفاع (۱۳۶۸/۳/۱۸)

❁ اهمیت فقاہت و اخلاق از نظر امام

روزی به اتفاق جمعی از فضلاء بزرگ در خدمت امام(ره) بودیم. در آن محفل، از حوزه‌ی قم صحبت شد. یکی از بزرگان اساتید و علمای اعلام قم که مورد احترام و قبول همه‌ی ما هستند، در آن جلسه به امام عرض کردند که شما نسبت به قم، توجه و عنایت داشته باشید. آن روز امام(ره) فرمودند که این چیزها لازم نیست؛ شما اگر فقط به ابقای دو عنصر در حوزه‌ی قم توجه کنید، همه چیز حل خواهد شد: اول، فقاہت است - که گمان می‌کنم تعبیر ایشان این بود که مواظب باشید شعله‌ی فقاہت فرونشیند - و دوم، اخلاق و تہذیب است. ما اگر مہذب باشیم، خواهیم توانست هستی خود را در خدمت اسلام و نظام اسلامی قرار دهیم؛ ولی اگر مہذب نباشیم، آنچه که داریم، در خدمت قرار نخواهد گرفت و چه بسا که در جهت عکس هم قرار گیرد.

در مراسم بیعت هزاران تن از طلاب، فضلا و اساتید حوزه‌ی علمیه‌ی قم
و روحانیون بیست کشور جهان (۱۳۶۸/۳/۲۲)

❁ اثر تهذیب

تاریخچه‌ی حوزه‌های علمیه و سرگذشت شگفت‌انگیز علمای بزرگ و اسلاف درخشان ما، حامل تجربه‌های بسیار زیادی در این زمینه است که تهذیب چه قدر اثر می‌گذارد. نزدیکترین تجربه‌ی که ما در اختیار داریم، وجود همین شخصیت عظیمی است که امروز دنیا را به خود متوجه کرده است.

امام(ره) مدرّسی منزوی در قم بودند. درسشان در مسجد سلماسی که داخل یک کوچه - نه در مرکز حوزه - قرار گرفته بود، ارائه می‌شد. خانه‌ی ایشان هم در انتهای همان کوچه واقع شده بود؛ یعنی برای رفت‌وآمد به مسجد محلّ درس که روزی دوبار انجام می‌گرفت، حتّی احتیاج به دیدن خیابان نداشتند و طبیعتاً همیشه مسیر خانه به مسجد و مسجد به خانه را طی می‌کردند. ایشان علی‌الظاهر منزوی بودند؛ ولی در حقیقت مدرّسی بزرگ و قطبی جذاب برای طلاب و فضلالی جوان و سرشار از خصلتها و صفات خوب به شمار می‌آمدند.

اعتقاد من این است که اخلاص و صفای باطن و رابطه‌ی معنوی و پیوند مستحکم بین قلب او و خدای مقلّب القلوب، موجب شد که این مرد بتواند از انزوای ظاهری خود خارج شود و دست نیرومندی برای دگرگون کردن بنیاد ارزشهای مادّی در سطح جهان شود.

در مراسم بیعت هزاران تن از طلاب، فضلا و اساتید حوزه‌ی علمیه‌ی قم و روحانیون بیست کشور جهان (۱۳۶۸/۳/۲۲)

❁ یک پیشنهاد خرسند کننده به امام

در حال حاضر، دستگاه حقی بر مبنای امامت و ولایت حق به وجود آمده است و کسانی که امروز متصدی امر امامت جمعه‌اند، حقیقتاً انسانهای مؤمن و متقی و صادق و معنوی و روحانی و بی‌طمع هستند و قصد اقتدار و قدرتمندی ندارند و این منصب را مقام و موقعیت دنیایی نمی‌دانند. تأثیر و نقش این تریبون در چنین شرایطی، فوق‌العاده و طراز اول خواهد بود و قوام معنوی و حصار ایمانی جامعه را حفظ خواهد کرد. اگر ما این تریبون را نمی‌داشتیم، معلوم نبود وضع انقلاب و روحیه‌ی مردم چگونه بود. این، یکی از برکات انقلاب بود و امام(ره) به این نکته توجه داشتند.

اوایلی که به امامت جمعه‌ی تهران منصوب شده بودم، تشکیل این سمینار را خدمت حضرت امام(ره) پیشنهاد کردم. به ایشان گفتم: ما در سرتاسر کشور، تعدادی علمای محترم داریم که امام جمعه هستند - البته در آن وقت تعدادشان به اندازه‌ی الان نبود - و درحقیقت یک شبکه‌ی سراسری برای اداره‌ی معنوی جامعه و حفظ ایمان و حصار ایمانی کشور تشکیل می‌دهند. اگر شما موافقت کنید، ما این شبکه را به هم وصل کنیم و بعداً بین این مجموعه و ائمه‌ی جمعه‌ی جهان اسلام، کنگره‌هایی تشکیل دهیم. ایشان از این پیشنهاد خیلی خرسند شدند و استقبال کردند. پس از جلب موافقت امام(ره) به قم آمدم و آن سمینار اول را که در کتابخانه‌ی مدرسه‌ی

فیضیه برگزار شد، تشکیل دادیم و نتیجتاً این کار پایه‌گذاری شد و بحمدالله تا امروز هم ادامه دارد.

شبکه‌بندی منصب امامت جمعه و نگاه کردن به این مجموعه به عنوان حصار معنوی و ایمانی کشور و ملت، امر فوق‌العاده مهمی است که مطلقاً نبایستی مورد غفلت قرار گیرد. هنگامی این شبکه حقیقی خواهد بود و خواهد توانست به صورت یک حصار واقعی کار کند، که این اجتماعات به شکل مرتب و منظم انجام بگیرد.

در مراسم بیعت ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور به اتفاق رئیس

مجلس خبرگان (۱۳۶۸/۴/۱۲)



❁ خلاصه‌ی وصیت امام: اتکا به خدا

حفظ وحدت را اصل قرار بدهیم و اگر تکلیف شرعی‌یی هم احساس کردیم، ولی دیدیم عمل به این تکلیف ممکن است مقداری تشنج به وجود آورد و وحدت را از بین ببرد، قطعاً انجام آنچه که تصور می‌کردیم تکلیف شرعی است، حرام است و حفظ وحدت واجب خواهد بود.

پس از رحلت امام(ره)، مسؤولان خوب و ارزشمند کشور در سطوح بالا، خوشبختانه با قضایای هوشمندانه و قوی برخورد کردند. همه‌ی افراد و مراکزی که دشمن فکر می‌کرد بتواند روی آنها سرمایه‌گذاری کند، در مقابله با توطئه‌ی دشمن، قوی و صادقانه و مخلصانه برخورد کردند. از بیت شریف حضرت امام و بازماندگان ایشان و فرزند ارجمند و عزیزشان، تا مسؤولان کشور و شخصیت‌های روحانی و چهره‌های طراز اول جامعه‌ی ما، خیلی خوب و قوی و قاطع و هوشمندانه و مخلصانه و مؤمنانه با قضایای برخورد کردند و حقیقتاً دشمن را دچار حیرت کردند.

در ردیف‌های بعدی، مدیران گوناگون کشور نیز همین‌گونه بودند. عامه‌ی مردم هم که واقعاً در صفا و اخلاصشان هیچ‌وقت شک و تردیدی نبوده و نیست، در این مقطع بسیار خوب عمل کردند. بایستی همین هوشمندی و توجه به کید و توطئه‌ی دشمن، دائماً مورد توجه باشد. وقتی که دشمن می‌خواهد اختلاف ایجاد کند، صریحاً نیت خود را بیان نمی‌کند؛ بلکه حرفی را برای

اذهان اشخاص مطرح می‌کند که فکر می‌کنند واقعاً حرف منطقی است و باید عکس‌العمل نشان داد و اعتراض کرد. همین‌جاست که هوشمندی لازم است و باید با این توطئه‌ها مقابله کرد.

بهار سال ۱۳۶۵ را - روزی که امام(ره) در بستر بیماری بودند - فراموش نمی‌کنم. ایشان دچار ناراحتی قلبی شده بودند و تقریباً ده، پانزده روزی در بستر بیماری بودند. در آن زمان من در تهران نبودم. آقای حاج احمد آقا - آقازاده‌ی محترم ایشان (حفظه‌الله‌وسلمه‌وآئده) - به من تلفن کردند و گفتند سریعاً به آن‌جا بیایید؛ فهمیدم که برای امام(ره) مسأله‌ی رخ داده است. آنّا حرکت کردم و پس از چند ساعت طیّ مسیر، خود را به تهران رساندم. اولین نفر از مسؤولان کشور بودم که شاید حدود ده ساعت پس از بروز حادثه، بالای سر ایشان حاضر شدم. در آن وقت برادر عزیزمان جناب آقای هاشمی در جبهه بودند و هیچ‌کس دیگر هم از این قضیه مطلع نبود.

روزهای نگران‌کننده و سختی را گذرانیدیم. خدمت امام(ره) رفتم و هنگامی که نزدیک تخت ایشان رسیدم، منقلب شدم و نتوانستم خودم را نگهدارم و گریه کردم. ایشان تلافی فرمودند و با محبت نگاه کردند. بعد چند جمله گفتند که چون کوتاه بود، به ذهنم سپردم؛ بیرون آمدم و آنها را نوشتم. برادر عزیزمان آقای صانعی هم در اتاق بودند. از ایشان کمک گرفتم، تا عین جملات امام(ره) را بازنویسی کنم.

در آن لحظه‌ی که امام(ره) ناراحتی قلبی پیدا کرده بودند، ما بشدّت نگران بودیم. وقتی که من رسیدم، ایشان انتظار و آمادگی برای بروز احتمالی حادثه را داشتند. بنابراین، مهمترین حرفی که در ذهن ایشان بود، قاعدتاً می‌باید در آن لحظه‌ی حسّاس به ما می‌گفتند. ایشان گفتند: قوی باشید، احساس ضعف نکنید، به خدا متکی باشید، «اشدّاء علی الکفّار رحماء بینهم»^۱ باشید، و اگر با هم بودید، هیچ‌کس نمی‌تواند به شما آسیبی برساند. به نظر من، وصیت سی‌صفحه‌ی امام(ره) می‌تواند در همین چند جمله خلاصه شود.

او واقعاً حکیم بود و مصداق کامل «صیوررت الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی» محسوب می‌شد. انسان احساس می‌کرد که تمام حقایق عالم در

۱. سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۹. بر کافران، سختگیر [و] با همدیگر مهربانند.

وجود او منعکس بود. او چیزهایی را بوضوح و روشنی و با همان نورانیت
نفسانی و نگاه رحمانی و حکمت خودش - نه با استدلال و تمهید مقدمات
معمولی - می‌دید و می‌فهمید که دیگران عصازنان خودشان را به آن نقطه
می‌رساندند.

در مراسم بیعت ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور به اتفاق رئیس
مجلس خبرگان (۱۳۶۸/۴/۱۲)



❁ اوج توکل و حُسن ظن به خدا

در دوران مسؤولیت ممتدی که از روزهای اوّل انقلاب داشتیم، بارها به یاد این جمله‌ی امیرالمؤمنین (علیه الصّلاة والسّلام) می‌افتادم که می‌فرماید: «اذا اشتدّ بنا الحراق التحینا برسول الله». امیرالمؤمنین می‌فرماید: وقتی در جنگها کار بر ما سخت می‌شد و احساس می‌کردیم که در مقابل حادثه ضعیفیم، به رسول خدا پناه می‌بردیم. وقتی این جمله‌ی امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) به یادم می‌آمد، می‌دیدم بر وضع ما نیز صادق است.

مکرّر اتفاق افتاد که سر قضایای مختلف، با برادران مسؤول می‌نشستیم و فکرهایمان را تبادل می‌کردیم و مشکل را در مجموعه‌ی می‌گذاشتیم و خدمت امام (ره) می‌بردیم و او بود که با نظر صائب و اراده‌ی قوی و ایمان و توکل بی‌نظیر خود، مشکل را حل می‌کرد. خدا شاهد است که در مدت عمر خود، کسی را در این حد از توکل و حسن ظن به خدا ندیده و نشنیده‌ام. او، مشکل را حل و گره را باز می‌کرد. امروز، این پدر خانواده و آن متکای محکم و کسی که خاطرمان آسوده بود که در مشکلات، به او مراجعه خواهیم کرد، در میان ما نیست.

در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری حجة الاسلام والمسلمین
هاشمی رفسنجانی (۱۳۶۸/۵/۱۲)

❁ علت فشار استکبار از نگاه امام

در سفری که من به پاکستان می‌رفتم، امام امت (رضوان الله علیه) فرمودند که شما به علمای پاکستان بگویید: فشارهای وارده بر ما از سوی امریکا و ارتجاع و شرق و غرب، نه به خاطر ایرانی بودن ماست؛ بلکه به خاطر اسلام است. آن روزی که دنیا احساس کند - العیاذ بالله - ما نسبت به اسلام جدی نیستیم، آن روزی که دنیای مستکبر احساس کند ما حاضریم روی اسلام معامله کنیم و بی تفاوت شده‌ایم، این فشارها تمام خواهد شد. من، عین بیان حضرت امام را به علمای پاکستان - که جمع کثیری از علمای مسلمین بودند و از همه‌ی اقطار پاکستان آمده بودند - گفتم. برای ما محسوس و ملموس است که علت فشار، اسلام است.

در دیدار با اقشار مختلف مردم و مسوولان (۱۳۶۸/۷/۵)

❁ ملاک حق و باطل

یک وقت در جریان، امام بزرگوار (رضوان الله تعالی علیه) می فرمودند که وقتی دشمن از انسان تعریف کند و دشمنی نکند، انسان در خودش شک می کند. وقتی بدگویی می کند و فشار می آورد، انسان خوشحال می شود و اطمینان پیدا می کند که راه درست است. این که دشمن فشار می آورد و الان هم با کمال شدت فشار می آورد، به خاطر درستی راه است. این حکومت - که راهش درست است و برای مصلحت مردم و در خدمت آنهاست - حکومت حق است. ملاک حق و باطل، در این جا معلوم می شود.

لذا امام در تمام مدت دهساله، اصرار داشتند که مردم باید از دولت و مسؤولان دولتی و قوه مجریه و قوه قضاییه حمایت کنند. این، به معنای آن نبود که قوه قضاییه یا قوه مجریه یا مسؤولان دولتی آن روز، هیچ خطا و یا اشتباهی نداشتند. خیر، هیچ انسانی خالی از خطا نیست. این، به معنای آن بود که وقتی خط و راه درست است و حکومت در جهت صحیح حرکت می کند، دشمن فشار می آورد و بنابراین، آحاد مردم به حمایت و پشتیبانی از کسانی که این کاروان عظیم را پیش می برند و هدایت و پشتیبانی می کنند، موظفند.

در دیدار با جمعی از مسؤولان و کارکنان نهادها و سازمانهای خدماتی و حمایت کننده از مستضعفان و محرومان

(۱۳۶۸/۷/۱۲)

❁ سندی برای قیام لله

این آیه، مدّ نظر امام فقیدِ عزیزمان در طول زندگیش بود: «قل انما اعظکم بوحدة ان تقوموا لله»^۱. سالها پیش، نوشته‌ی ایشان در دفتر یادبود مرحوم وزیری را در یزد زیارت کردم. آن مرحوم، من را به منزلش برد و با تفصیلاتی، این نوشته را که در صندوقچه‌ی گذاشته بود و تقریباً در گوشه‌ی از خانه‌اش مخفی کرده بود، آورد و باز کرد و نوشته‌ی امام را که در سالهای دهه‌ی بیست نوشته بودند «قیام لله»، به من نشان داد. اصلاً محور حرف در نوشته‌ی ایشان، قیام لله بود. آن ذهنِ جوّالِ وسیع و دید حکیمانه‌ی ایشان، این قیام لله را در آن دوران - که تازه از اختناقِ رضاخانی بیرون آمده بودند - بر کارهایی که به نظر شریفشان می‌شد انجام بدهند و باید افراد انجام می‌دادند و احساس مسؤولیت می‌کردند، منطبق ساخت.

یکی دو صفحه نوشته بودند. آن نوشته، حاکی از یک حرکت ارتجالی نبود و معلوم می‌شود در ذهن شریف ایشان و در تمام مراحل زندگی، «ان تقوموا لله مثنی و فرادی» سابقه داشته است. بحمدالله دیگر برای همه‌ی ما و ملت ایران، در کلیات زندگی اماممان چیز پوشیده‌ی باقی نماند. همه دیدند که حرکت و گفتن و سکوتش برای خداست و هر کاری که انجام می‌داد، با قصد قیام لله

۱. سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۴۶. بگو من فقط به شما یک اندرز میدهم که دو دو و به تنهایی برای خدا

به پا خیزید، سپس بیندیشید.



بود. تنها همین یک چیز هم بود که موجب شد به دست آن بزرگوار - که قطعاً مرتبه‌ی تالی پیامبران و ائمه (علیهم السلام) بود - یک معجزه اتفاق بیفتد. این چیزی که اتفاق افتاده و تحوّل عظیم جهانی که به دنبال انقلاب اسلامی پدید آمده، واقعاً یک معجزه است. این معجزه، به دست امام (ره) اتفاق افتاد و امام هم با تکیه به «ان تقوموا لله» توانست این کار را بکند.

در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی،
در آستانه‌ی یازدهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران
(۱۳۶۸/۱۱/۹)



❁ انس با دعا

امروز در سطح کشور، توصیه‌ی ما به عموم مردم - بخصوص کسانی که عشق و علاقه‌ی بیشتری به این انقلاب و محصول آن دارند - همین است و علاج و ضرورت قطعی را در این می‌دانیم که بایستی آحاد مردم، ارتباطات و انس فردی و صحبت و مناجات با خدا را در خود تقویت کنند. این، راه امام است و هدایت الهی به دنبال این ارتباط و تماس با خدا میسر می‌شود؛ همچنان که در این ده سال هم همین‌طور بوده است و شما جوانهای با اخلاص و پاکدل، این روحیه را در جبهه‌های گوناگون از خودتان نشان دادید و نتایجش را هم دیدید و همچنان که درس امام ما نیز این بود.

یک بار از ایشان سؤال کردم که در میان دعاهای معروف، به کدامیک از آنها بیشتر انس یا اعتقاد دارید؟ ایشان بعد از تأملی فرمودند: «دعای کمیل و مناجات شعبانیه». وقتی که شما به این دو دعا مراجعه می‌کنید، با این که دعاهای دیگر هم - مثل ابوحمزه‌ی ثمالی و یا دعای امام حسین در روز عرفه و دعاهای فراوان دیگر - برقراری رابطه با خداست؛ اما در این دو دعا و مناجات، حالت استغفار و انابه و استغاثه و تضرع به پروردگار را به شکل عاشقانه‌ی آن مشاهده می‌کنید. دعای کمیل هم مناجاتی با خدای متعال است و رابطه‌ی محبت و عشق میان بنده و معبود را ترسیم می‌کند و این همان چیزی بود که امام بزرگوار ما، روح و دل خود را از آن روشن و منور می‌داشت.

در دیدار با جمع کثیری از پاسداران، در سالروز میلاد امام حسین(ع)
و روز پاسدار (۱۳۶۸/۱۲/۱۰)

❁ احترام حضرت امام به فقهای پیشین

امام فقید عظیم الشان (رضوان الله تعالی علیه) که حقاً از همه جهت اسوه بودند - این کلمه‌ی «همه جهت» را من باتوجه عرض می‌کنم - واقعاً از هر بعدی انسان نگاه می‌کند، می‌بیند جا دارد که انسانها و طلاب علم و روّاد طریق هدایت مردم، به ایشان اقتدا کنند. آن بزرگوار در قم، اولین روزی که برای درس روی منبر نشستند، من در درسشان حاضر بودم. ایشان قبلاً روی زمین می‌نشستند و درس می‌گفتند و بعد از چندی که جمعیت زیاد شد و طلاب می‌خواستند چهره‌ی ایشان را زیارت کنند و صدایشان را درست بشنوند، اصرار کردند که روی منبر بنشینند. گمان می‌کنم ایشان بعد از رحلت مرحوم آیه الله العظمی بروجردی (رضوان الله علیه) این را قبول کردند. تا آن بزرگوار حیات داشتند، ایشان منبر نشستند. این بزرگوار، آن روز را تماماً به نصیحت گذراندند. اولین مطلبی که بعد از «بسم الله» فرمودند، این بود که مرحوم آقای نائینی (رحمة الله علیه)، روز اوّلی که برای درس روی منبر نشست، گریه کرد و گفت: این همان منبری است که شیخ انصاری (ره) روی آن نشسته، حالا من باید روی آن بنشینم. ایشان از همین جا، شروع به نصیحت کردن طلاب کردند که بفهمید چه کاری می‌کنید و چه قدر این مسؤولیت سنگین است. البته جزئیات فرمایشهای آن روز، الان در ذهنم نیست. ایشان در آن روز که این صحبتها را می‌کردند، در حدّ یک مدرّس بزرگ و یک فقیه عالی مقام مهبّای مرجعیت

بودند. احساس مسؤولیت، این قدر مهم است. از آن جا بگیرید، تا معّمان و روحانیونی که در طبقات پایین تر هستند، تا برسد به یک مرثیه خوان و یک روضه خوان معمولی، که او هم در آن کاری که بر عهده گرفته، باید احساس مسؤولیت بکند. اگر چه رتبه‌ی وجودی شغل در مورد چنین کسی، به مراتب ضعیفتر از رتبه‌ی وجودی شغل در مورد یک مدرّس عالی مقام است، لیکن این فرد هم باید احساس مسؤولیت بکند.

در جمع فضلا و طلاب و روحانیون مشهد (۱۳۶۹/۱/۴)



❁ غیرقابل توصیف بودن شخصیت امام

امام واقعاً ابعاد خیلی گوناگونی داشت و جامع‌الاطراف و جامع‌الجهات بود. در این یک سال هم، ما واقعاً همیشه امام را در بین خودمان داشتیم. من در طول این یک سال، یک روز را سراغ ندارم که امام در جامعه‌ی ما، حاضر نبوده باشد. من امیدوارم که صدها سال در کشور ما، همین‌طور باشد. سعی همه‌ی ما باید این باشد، حالا که جسم امام نیست - «اعیانهم مفقوده» - اما هویت و فکر و راه و حرف دل امام که با صد زبان، آن را گفته و فقط با فریاد سیاسی آن را نگفته است؛ بلکه در آن، فریاد سیاسی و شعر عرفانی و لبخند و اخم و گریه برای یک حادثه‌ی کوچک هست، در جامعه بماند.

مادر اسیری - نمی‌دانم در تبریز بود، یا در جای دیگر - به من گفت که بچه‌ام اسیر بود، امروز خبر آمد که شهید شده است. شما برو به امام بگو که فدای سرتان، من ناراحت نیستم. این زن، وضع خیلی عجیبی داشت. دیدم جمعیت را می‌شکافد و می‌آید. نمی‌گذاشتند بیاید؛ من گفتم بگذارید بیاید، ببینم چه می‌گوید. آمد این حرف را زد. از این حرف، من خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم. وقتی که خدمت امام آمدم، یادم هم رفت اول بگویم؛ بعد که بیرون آمدم، یادم آمد. به یکی از آقایانی که در آن جا بود، گفتم به امام عرض بکنید، یک جمله مانند ایشان، پشت در حیاط اندرونی آمدند، من هم به آن جا رفتم. وقتی حرف آن زن را گفتم، امام آن چنان چهره‌ی نشان دادند

و آن‌چنان رقتی پیدا کردند و گریه‌شان گرفت که من از گفتنش پشیمان شدم. این، واقعاً خیلی عجیب است. ما این همه شهید دادیم، مگر شوخی است؟ هفتاد و دو تن از یلان انقلاب قربانی شدند، ولی او مثل کوه ایستاد و اصلاً انگار نه انگار که اتفاقی افتاده است؛ حالا در مقابل این که یک اسیر را کشتند، چهره‌اش گریان می‌شود. اینها چیست؟ من نمی‌فهمم. آدم اصلاً نمی‌تواند این شخصیت و این هویت را توصیف کند.

در دیدار با اعضای ستاد برگزاری مراسم اولین سالگرد
ارتحال امام خمینی(ره) (۱۳۶۹/۳/۱)



❁ معنای وحدت

شما دیدید که امام بزرگوارمان، در پیامهای مختلف و در سخنرانیهای گوناگون و در توصیه‌های خصوصی، چه قدر روی وحدت کلمه تأکید می‌کردند.

من یادم می‌آید، در آن سالهایی که فتنه‌ی لیبرالها، همه‌ی حواس این کشور را به خود جلب کرده بود، ماها غالباً خدمت ایشان می‌رفتیم؛ یا شکایت می‌کردیم، یا کاری داشتیم، یا ایشان کار داشتند. در آن دیدارها، امام مکرراً می‌فرمودند که اگر شماها با هم اختلاف و دعوا هم دارید، این دعوا را در درون خودتان تمام کنید؛ چرا در ملأ عام مطرح شود؟

البته وقتی ایشان می‌فرمودند، یک دسته - که ماها بودیم - گوش می‌کردند و دهانشان را می‌بستند. شما مرحوم شهید بهشتی (رضوان‌الله‌علیه) را یادتان است. با این که آدمی بود که خیلی حرف داشت، خیلی هم قدرت گفتن داشت، سکوت کرد؛ ولی آن طرف دیگر، نه. امام (ره) پاس وحدت را داشتند و نگذاشتند که وضع به آن صورت پیش برود. مسأله‌ی وحدت، این قدر مهم است.

جمعی از برادران از یک جناح، و جمعی از جناح دیگر، در مجلس و یا در بیرون از مجلس، با هم اختلاف نظر و اختلاف سلیقه و بگومگو دارند. البته شامل همه‌ی شما نمی‌شود؛ من این را قطعاً می‌دانم. مکرراً گفته شده، همه

هم می‌دانند که یک مقدار از این اختلاف نظرها هم طبیعی است؛ اما به یک نکته توجه کنید که اگر همین اظهارنظرهای سلیقه‌یی - که خیلی هم طبیعی به نظر می‌آید و در یک جامعه، بخصوص در یک جامعه‌ی اسلامی و آزاد مثل جامعه‌ی ما، اجتناب‌ناپذیر، بلکه لازم است - از حدود خود خارج شد، قطعاً به نفع دشمن است. در این مخالفت‌های جناحی و گروهی با یکدیگر، باید حدود را نگاه‌دارید.

امام یک وقت خطاب به مجلس می‌فرمودند که مثل مباحثه‌ی طلبه‌ها با هم بحث کنید. آن کسانی که طلبه بودند و یا هستند، می‌دانند که طلبه‌ها در مقام بحث، گاهی با همدیگر تندی و خشونت می‌کنند و به هم بد می‌گویند. اگر کسی از بیرون نگاه کند، خیال می‌کند که کدورت بین اینها، تا آخر عمر تمام‌شدنی نیست. مباحثه که تمام شد، همه چیز تمام می‌شود؛ می‌نشینند با همدیگر چای می‌خورند، صحبت می‌کنند و با هم به مسافرت و گردش می‌روند. امام به مجلس می‌فرمودند که با هم این‌طور بحث کنید و نگذارید اختلاف شما - از هر جناحی که هستید - به حدی برسد که دشمن خوشحال بشود.

در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی
ایران، به همراه حجة الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی
۱۳۶۹/۹/۱۴

❁ حمایت امام از منتخبان مردم

ماها از انقلاب طلب نداریم؛ هیچ کس طلب ندارد. «یمنون علیک ان اسلموا قل لاتمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هدیکم للایمان».^۱ خدای متعال توفیق داد، تا ما بتوانیم در صفوف مقدم این انقلاب، حرکت و کار بکنیم. ماها مدیون این انقلابیم. ما از این انقلاب طلبکار نیستیم؛ ولی مسلمانان عالم و عامه‌ی مردم ما، از این انقلاب طلبکارند؛ هر چند خوشبختانه آنها هم در این انقلاب، احساس طلبکاری نمی‌کنند و خودشان را سرباز انقلاب می‌دانند. همه مؤظفند که به کارگزاران کشور و بخصوص به دولت، کمک کنند. این، یک وظیفه است. این، همان حرفی است که امام در طول نزدیک به یازده سال امامت پُربرکت و رهبری استثنایی خود، همیشه گفتند. عجیب این است که نگاه نمی‌کردند در رأس دولت کیست. یک وقت بنا بود که نخست‌وزیر معرفی کنیم. ایشان به من فرمودند، هر کس که از مجلس بیرون بیاید، من از او حمایت و دفاع خواهم کرد. نمی‌دانستند که چه کسی بیرون می‌آید؛ ولی گفتند هر کس که بیاید و هر دولتی که تشکیل بشود، از او حمایت می‌کنم.

در دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به همراه حجة الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی (۱۳۶۹/۹/۱۴)

۱. سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۷. از اینکه اسلام آورده‌اند بر تو منت می‌نهند؛ بگو: «بر من از اسلام آوردنتان منت مگذارید، بلکه [این] خداست که با هدایت کردن شما به ایمان، بر شما منت می‌گذارد.

❁ همین یک جمله؛ بروید با هم بسازید

بنای کار ازدواج، بر سازش دختر و پسر است؛ باید با هم بسازند. این «با هم بسازند»، معنای خیلی عمیقی دارد. من یک وقت خدمت امام رفتم، ایشان می‌خواستند خطبه‌ی عقدی را بخوانند؛ تا من را دیدند، گفتند شما بیا طرف عقد بشو. ایشان برخلاف ما - که طول و تفصیل می‌دهیم و حرف می‌زنیم - عقد را اول می‌خواندند، بعد دو، سه جمله‌ی کوتاه صحبت می‌کردند. من دیدم ایشان پس از این که عقد را خواندند، رویشان را به دختر و پسر کردند و گفتند: بروید با هم بسازید.

بیانات در مراسم اجرای خطبه‌ی عقد ازدواج (۱۳۷۰/۴/۲۰)

❁ یک حکیم واقعی

در زمان ریاست جمهوری بنی‌صدر، وقتی مایوس شدیم از این‌که امام حرف ما را درباره‌ی آقای بنی‌صدر قبول نکنند، خدمت ایشان رفتیم. ما یکی یکی می‌رفتیم، چند نفری می‌رفتیم، نوشته‌یی می‌گفتیم، زبانی می‌گفتیم. من یک بار خدمت امام رفتم و صریحاً گفتم من به این نتیجه رسیده‌ام که چون دیگر نمی‌شود با آقای بنی‌صدر برخورد کنیم، من به همان روش قبل از انقلاب باید عمل بکنم. ما قبل از انقلاب حرفهایی می‌زدیم، که وقتی کسی در آن حرفها می‌اندیشید، موضعی نسبت به آن دستگاه پیدا می‌کرد. من به ایشان گفتم مجبورم الان حرفهایی بزنم، که وقتی کسی درباره‌ی آنها اندیشید، موضعی علیه آقای بنی‌صدر بگیرد. امام نگاه کردند و تبسمی کردند و هیچ چیز نگفتند.

در آن زمانها، گاهی می‌شد که من با دل پُر خدمت امام می‌رفتم؛ اما وقتی می‌آمدم، به رفقا می‌گفتم که امام دستی به سر و صورت ما کشیدند و لقمه‌ی حلوایی با لطف و نگاه خودشان در دهان ما گذاشتند، ما را رها کردند؛ بعد که می‌آمدم، باز در سخنرانی خودشان می‌گفتند: آقای رئیس‌جمهور، آقای بنی‌صدر! یعنی همان، همان بود! ایشان مصلحت می‌دیدند؛ چون بالاخره ایشان حکیم بودند. امام یک حکیم به معنای واقعی بود؛ یعنی واقعاً پشت دیوار و پشت حجاب را می‌دید، که ماها قادر نبودیم آن را ببینیم. ایشان چیزهای خیلی ریزتری از آنچه که در حد دید ما بود و هست، می‌دید.

در دیدار جمعی از هنرمندان (۱۳۷۰/۰۹/۰۴)

❁ تفسیر امیدبخشانه‌ی امام از حوادث

در دوران ریاست جمهوری و زمان حضور امام - آن هم حضور قدرتمندانه‌ی ایشان - خیلی از اوقات خلاصه‌ی ملاقاتهایی که با من می‌شد، می‌نوشتم. الان که نگاه می‌کنم، می‌بینم خیلی از حرفهایی که حالا بعضیها می‌زنند که آقا چنین شد، چنان شد، آن وقت می‌آمدند به ما می‌گفتند که چنین شد، چنان شد!

اصلاً عده‌ای هستند که خوششان می‌آید بگویند آقا بردند، غارت کردند، چنین کردند، دشمن پیروز شد، دشمن مسلط شد! دشمن غلط می‌کند که پیروز بشود. پیروزی دشمن به این است که دل‌های مؤمنین را از جا بکند. پیروزی دشمن به این است که بهترین جوانان این مملکت، در ناصیه‌ی این کشتی، نور رستگاری نبینند.

در سخت‌ترین اوقاتی که در جنگ به ما ضربه وارد می‌شد، امام با آن دل بزرگ و با آن ناصیه‌ی منور الهی امید می‌داد. در ماجرای ضربه‌ی سختی خوردیم. خدمت امام آمدند و گفتند که ما شکست خورده‌ایم. فرمود: شکست نبود؛ عدم‌الفتح بود. عدم‌الفتح، یعنی پیروز نشدیم.

شما ببینید یک حادثه را دو گونه می‌شود معنا کرد. هزار نفر از ما کشته شدند، پنج هزار نفر کشته شدند، اما دو گونه می‌شود این را تفسیر کرد: تفسیر شکست، تفسیر عدم‌الفتح. معنای فرمایش امام این بود که طوری نشده است؛

می‌خواستید پیروز بشوید، اما هنوز نشده‌اید. همیشه این‌طور به ما امید می‌داد، این‌طور جامعه و کشور را حرکت می‌داد؛ حالا عده‌ای همه‌ی هم و غمشان این است که درست بعکس عمل کنند!

در چهارمین مجمع بزرگ فرماندهان و مسئولان دفاتر نمایندگی
ولی‌فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (۱۳۷۰/۹/۲۷)

❁ صراحت در عین بلند نظری

انسان باید با بلندنظری برخورد کند و با سعه‌ی صدر حرف بزند؛ اما در همان سعه‌ی صدر، شجاعت و صراحت و ایستادگی در مواضع را هم در نظر بگیرد...

بله، امام در حالی وارد ایران شدند که جو مبارزه - لااقل در سطوحی - از ایده‌های به‌اصطلاح روشنفکری پُر بود؛ که حتی خود روحانیون - امثال ماها - هم در داغ کردن آن جو روشنفکری - و به عبارت دقیق‌تر، روشنفکرزدگی - دخالت داشتند؛ اما امام آمد و همه‌ی این چیزها را شست و کنار گذاشت! من احساسات خودم را از همان سخنرانی اول ایشان در فرودگاه به یاد دارم؛ واقعاً حیرت کردم که امام این ملاحظاتی را که ماها داریم، هیچ ندارد! ایشان در آن سخنرانی، اول از روحانیون اسم آورد؛ که ماها اگر جای ایشان بودیم، این کار را نمی‌کردیم! ما اگر می‌خواستیم در آن وقتها سخنرانی بکنیم، شروع آن از روحانیون نبود؛ اما دیدیم که امام اصلاً این ملاحظه را نمی‌کند!

در همان ماههای اول پیروزی انقلاب، امام مسأله‌ی بی‌حجابی و حجاب را قاطع گفت. آن وقتها ما به عنوان اعضای شورای انقلاب، گاهی در هیأت دولت هم شرکت می‌کردیم. من کسانی را دیدم که جزو عناصر متدین هیأت دولت بودند، اما به ما می‌گفتند این چه کاری بود که امام کرد؛ حالا چرا کرد؟! امام

اصلاً دچار رودر بایستی نمی‌شد. بنابراین، ملاحظه‌کاری و رودر بایستی داشتن، مطلقاً باید نباشد؛ این خواهد توانست آن خلأ را در دانشگاه پُر کند.

در دیدار با مدیر مسئول، سردبیر و اعضای هیأت تحریریه‌ی مجله‌ی حوزه
(۱۳۷۰/۱۱/۲۸)



❁ حمایت همیشگی امام از ارکان نظام

بینید در طول یازده سال زندگی مبارک امام در دوران انقلاب، چند دولت سر کار آمد؛ امام از همه‌ی دولتها حمایت کردند. از «دولت موقت» حمایت کردند. بعد، دولت شهید رجایی آمد؛ باز هم امام حمایت کردند. قبل از آن که دولت شهید رجایی تنظیم شود، حکومت بنی صدری بود و بعد از او، دولتی که زمان ما بود. در تمام دوره‌ها، امام، رضوان‌الله‌علیه، از کسی که مسؤول و رئیس دولت بود، حمایت کردند. هر دولتی که سر کار بود و هر نخست وزیری که سر کار بود، امام بدون هیچ تفاوتی حمایت کردند. البته گاهی هم به دولتها اعتراض داشتند. در زمان خود ما، گاهی به دولت اعتراض داشتند که یا به وسیله‌ی بنده به آن تذکر می‌دادند و یا خودشان مستقیماً اعتراضشان را به آن، منعکس می‌کردند. ایشان در عین تذکر دادن، از دولت حمایت می‌کردند؛ یعنی عیوبی را که به نظرشان می‌آمد، به طور خصوصی و محرمانه تذکر می‌دادند، اما در ملاء عام و در برابر افکار عمومی، از هر دولتی که بر سر کار بود، پشتیبانی می‌کردند.

من یک وقت در دوران ریاست جمهوری، خدمت امام رفتم؛ اسم فردی را به زبان آوردم و گفتم می‌خواهم چنین کسی را به عنوان نخست وزیر معرفی کنم. ایشان فرمودند: «هر کس را که شما معرفی کردید و از مجلس رأی اعتماد گرفت، من او را حمایت می‌کنم.» در دیدگاه امام، بین زید و

عمرو، فرقی نبود. ممکن است ایشان بعضی از نخست‌وزیران یا رؤسای جمهور را شخصاً مورد علاقه‌ی خاصی قرار داده باشند؛ اما حمایت امام، مربوط به علاقه‌ی ایشان نبود. می‌فرمودند: «این شخص، مسؤؤل امور کشور است و بار سنگینی به دوش کشیده و جلو می‌برد. ما باید از او حمایت کنیم.»

خطبه‌های نماز جمعه تهران (۷۱/۱/۷)



❁ فرمان امام؛ فرمان اسلام

پدر و مادری به جوان خود می‌گویند «تو هنوز شانزده سالت است، هفده سالت است؛ برو درست را بخوان؛ برو بازیت را بکن؛ لذتت را ببر. برادرت رفت و شهید شد.»؛ جوان می‌گوید: «نه! من سهم خودم را باید برای اسلام ادا کنم.» این، عبارتی است که ما در وصیتنامه‌های شهدا دیده‌ایم و از پدران و مادران شهدا و خانواده‌ها شنیده‌ایم. اثر اسلام، این است.

یک روز امام فرمود: «امروز اسلام محتاج کمک شما جوانهاست.» بعد از ظهرش بنده به خیابانها آمدم و کاری داشتم. دیدم مثل روزهای اول انقلاب شده و مردم به طرف پاوه در حرکتند. این ماجرا و این صحنه، بارها تا آخر جنگ تکرار شد. هر وقت که اسم اسلام و فرمان امام به گوش مردم می‌رسید - فرمان امام، فرمان اسلام بود و مردم برای امام به خاطر اسلام اهمیت قائل بودند

در دیدار وزیر، معاونین و رؤسای مناطق آموزش و پرورش

سراسر کشور (۷۱/۵/۲۱)

❁ سنگینی مسؤولیت

کار مشترک، در مشاوره‌های سیاسی و سیاستگذاری است. اما در اجرای برنامه‌ها، حتی برنامه‌ریزی عملی، کار باید به وسیله‌ی یک نفر انجام گیرد؛ یعنی عده‌ای کار کنند و یک نفر تصمیم بگیرد. عده‌ای برنامه‌ریزی و مقدمات را فراهم کنند، مشورت کنند، هماهنگی کنند؛ اما کسی که می‌خواهد تصمیم بگیرد، باید یک نفر باشد که بگوید «این اجرا شود.» و خودش هم اجرا کند؛ منتها بر اساس سیاستها و کلیاتی که آن جمع، معین کردند و خط‌مشی‌ای که آنها مشخص نمودند. بحمدالله این کار انجام می‌گیرد. باید فضیلتی بنا شود و شخصیت‌های برجسته‌ی حوزه و کسانی که از نظر همه مورد قبولند و در حوزه‌ی علمیه محترمند، پیشقدم شوند و استقبال کنند. مسؤولیت همین است. مسؤولیت سنگینی است. مسؤولیت‌پذیری‌ای که ما این قدر از آن تعریف می‌کنیم یعنی همین. در زمان امام رضوان‌الله تعالی علیه که خدمت ایشان می‌رسیدیم، بعضی را می‌دیدم که می‌گفتند: «آقا، ما خسته شدیم. - برای بنده هم در چند مورد اتفاق افتاد - می‌خواهیم مثلاً اگر اجازه بدهید ...» ایشان می‌گفتند: «من از همه‌ی شما اولیٰ به خسته شدن هستم.» راست هم می‌گفتند. پیرمردی که از تقریباً هشتاد سالگی، کار به این عظمت را بر دوش گرفت، سینه سپر کرد و آمد وسط میدان. نگفت «من نمی‌کنم». نگفت «من نمی‌توانم» یا «باید استراحت کنم». نگفت «باید بازنشسته شوم» وارد میدان شد؛ در این

راه هم به ملکوت اعلی پیوست و روح مطهرش پرواز کرد. چقدر خوب است
که انسان مسؤلیت را قبول کند.

در آغاز دوره‌ی جدید درس خارج فقه (۷۱/۶/۲۹)



❁ درک عظمت امام

انقلاب ما، نه فقط مسلمانان را به فکر اسلام انداخت، بلکه برای مسیحیت هم خوب شد. کشورهایی که سالهای متمادی از دین خودشان که مسیحیت بود، دور افتاده بودند، به طرف معنویت و دین برگشتند. همین، مقدمه‌ای برای فروریزی امپراتوری شرق و بنای حکومت مارکسیستی در دنیا شد. این حادثه چقدر عجیب است و چه ابعاد عظیمی دارد! درست همان جایی را که دشمن برای خود مَکَمَن قرار داده است، خدای متعال مَأْمَن دین و محل بالندگی نهال انقلاب دینی قرار دهد. ببینید این قضیه چقدر عظیم است! تهران دوران حکومت وابسته و فاسد کجا و تهران دوران اسلام کجا؟! مزرعه‌ی رشد ارزشهای فاسد غربی کجا و بوستان بالندگی گلها و میوه‌های ارزشهای اسلامی کجا؟! آن وقت آن مردی که بعد از اولیای خدا، کسی را در انسانهای معمولی به عظمت او، به قدرت او، به تجلّی صفات الهی در وجود او نمی‌شناسیم، با آن عظمت از تبعیدگاه خود وارد کشور شود و به محض ورود، با دستی که از آستین قدرت الهی بیرون آمده است، حکومت اسلامی را در دنیای دورافتاده از ارزشهای معنوی، پایه‌گذاری کند! این حوادث جلو چشم ما اتفاق افتاد. ما امام و انقلاب را از نزدیک دیدیم. اما می‌خواهم عرض کنم: اکثر ما - خود من یکی از آنها - عظمت این پدیده، یعنی پدیده‌ی امام و انقلاب را حس نکردیم. خیلی عظمت دارد! بنده یک وقت به امام عرض کردم: اگر کسی شبیه شما

دویست، سیصد سال پیش در تاریخ بود و نشانه‌ای از او می‌ماند یک دستخط، یک کلمه امضا، یک تکه از پارچه‌ی لباس - و امروز به دست ما می‌رسید، آن را در موزه‌ها می‌گذاشتیم و به آن تبرک می‌جستیم. حالا شما با وجود خودتان و با همه‌ی حقیقتان، در مقابل ما هستید. ما چطور می‌توانیم عظمت شما را درک و حس کنیم؟ این یک واقعیت است. باید گسترش این حقیقت در دلها و فضای زندگی ما و در همه دنیا و بخصوص دنیای اسلامی، هر چه زنده‌تر و ملموس‌تر شود.

در دیدار روحانیان و مبلغان اعزامی به مناسبت فرارسیدن ماه
مبارک رمضان (۱۳۷۲/۱۱/۱۷)

❁ نمونه در آراستگی و وضع ظاهر

بعضی اشخاص اشتباه می‌کنند. ... ما می‌گوییم بین آراستگی و ارزانی را جمع کنید... باید ارزان و غیر اشرافی پوشید و در همه‌ی امور، آراسته و زیبا و مرتب بود. این خوب است.

امام رضوان‌الله‌علیه از وقتی که در قم به عنوان یک مدرّس مطرح بودند، تا وقتی که به رهبری انقلاب و ریاست کشور رسیدند و همه‌ی دنیا - چه از نزدیک و چه از طریق رسانه‌های گروهی - چهره و ظاهرشان را می‌دیدند، همیشه به وضع ظاهر خود رسیدگی می‌کردند. یک وقت است که می‌گوییم: «در سالهای اخیر، رهبری و ریاست انقلاب و کشور ایجاب می‌کرد ایشان به وضع ظاهر خود برسند.» اما من به شما عرض کنم: آن وقت هم که ایشان به عنوان مدرّس در قم حضور داشتند و ما سالها از نزدیک می‌دیدیمشان، واقعاً در آراستگی سر و وضع ظاهر، در قم نمونه بودند. از همه‌ی شاگردان ایشان هم که سؤال کنید همین را خواهند گفت. همیشه نعلین ایشان واکس زده و تمیز و عمامه‌شان مرتب بود. ... از اوّل تا همین اواخر که شما ملاحظه کرده بودید، تمیز و مرتب لباس می‌پوشیدند و ظاهری آراسته داشتند.

در دیدار مسئولان «نیروی مقاومت بسیج» (۱۳۷۳/۲/۴)

❁ نمونه‌ای از زهد امام(ره)

امام واقعاً یک مرد زاهد بودند. چقدر پول زیر دست ایشان بود! چقدر امکانات مالی - در واقع همه‌ی امکانات کشور - زیر دست امام بود! اگر امام اشاره‌ای به دولت، به مسؤولین، به بانک مرکزی، به رئیس جمهور و به هر کس دیگر می‌کردند که این مبلغ باید در فلان جا خرج شود، آیا کسی حتی در ذهن خود، تردید راه می‌داد که این را بکنم یا نکنم؟ همه از خدایشان بود و شوق هم داشتند که امام، انجام کاری را از آنها بخواهند. همان وقتها، مسؤولین کشور، واقعاً از خدا می‌خواستند که امام کاری را به آنها ارجاع کنند. با این همه، امام از دنیا رفتند و فرزند ایشان یک خانه نداشت! اینها به زبان آسان است. وقتی امام از دنیا رفتند، پسر ایشان یک خانه یا ملک شخصی نداشت! به امام، پول شخصی که زیاد می‌دادند. چه اشکالی داشت اگر ایشان برای فرزندشان یک باب خانه‌ی مسکونی می‌خریدند؟!

شما دیدید که امام یک وقت سیصد میلیون تومان از پول شخصی خودشان را به قضیه‌ی زابل اختصاص دادند. ممکن است کسی فکر کند مگر امام پول شخصی داشتند؟! بله؛ برای رهبر پول می‌آورند. برای ما هم - البته نه آن قدر که برای امام می‌بردند - می‌آورند. واقعاً کسانی دوست می‌دارند مبالغی برای رهبر بیاورند. می‌گویند: «این پول، مال خودتان است. برای خودتان و برای خرج شخصی‌تان.» بنده هم خرجم از همان پولها می‌گذرد. امام از این پولها

زیاد داشتند و خدمت ایشان می‌آوردند. ما هم هرچه از این پولها خدمت امام می‌بردیم قبول می‌کردند. حتی یک وقت کسی پول مختصری داده بود. من با خودم گفتم: «لابد امام قبول نمی‌کنند.» اما وقتی ارائه شد، ایشان قبول کردند و گرفتند. امام ناگهان سیصد میلیون تومان به قضیه‌ی زابل اختصاص دادند! آخر این کار، کار عجیبی است! شما کجا سراغ دارید که کسی از پول شخصی ملک خالص خودش که هیچ اشکالی در آن نیست؛ یک ریالش هم حرام نیست؛ پول حلال طیب و طاهر مثل شیر مادر است، به چنین اموری اختصاص دهد؟! ایشان می‌توانستند از آن سیصد میلیون تومان، ده میلیون تومانش را کنار بگذارند و بگویند برای حاج احمد آقا خانه‌ای بخرید - آن روزها خانه هم ارزاتر بود - و بعد دویست و نود میلیون تومانش را برای آن امر بدهند. اما چنین نکردند. ایشان سیصد میلیون تومان را به آقای موسوی اردبیلی حواله دادند و آقای موسوی اردبیلی به زابل رفتند. لابد یادتان است. آن پول، نه پول دولت، که از شخص خود امام بود.

در دیدار اعضای «ستاد برگزاری مراسم ارتحال حضرت

امام خمینی» (ره) ۱۳۷۳/۰۳/۰۴



❁ سختی اداره‌ی مملکت

اگر این تلاش عظیم مادی و معنوی که در این مملکت می‌شود، نباشد، ظرف ده روز، امریکا و صهیونیسم و رادیوها و مسؤولینشان، کشور را به دوران رژیم گذشته برمی‌گردانند! شما خیال می‌کنید که نمی‌توانند؟! ظرف ده روز برمی‌گردانند! این مملکت را، قدرت عظیمی نگه داشته است. البته بی‌شک، قدرت خداست. اما قدرت خدا، به‌وسیله‌ی عناصر خوب، بندگان خدا و از طریق تلاشهای عظیمی که می‌شود، تحقق پیدا می‌کند.

... من یادم هست که در زمان امام رضوان‌الله‌علیه، افراد زیادی پیش ایشان می‌رفتند - بنده گاهی دیده بودم - و می‌گفتند: آقا! فلان چیز گران است؛ فلان چیز خراب شد؛ فلان چیز در انبارها فاسد شد؛ فلان کس فلان کار را کرد. قدری از دولت می‌گفتند و از این قبیل. ایشان گوش می‌کردند و بعد می‌گفتند: «آقا! اداره‌ی مملکت سخت است.» امام مثل ما پُرحرفی نمی‌کردند. معمولاً فقط یک کلمه می‌گفتند: «اداره‌ی مملکت سخت است.» همه‌ی حرفها تمام می‌شد.

❁ واقعیتی شبیه افسانه‌ها

عزیزان من! پیغمبر، با انسانهای مؤمن؛ انسانهای ساخته شده و مخلص کار کرد. اگر شما این اخلاص را که بحمدالله زمینه‌اش در شما هست؛ این مجاهدت فی سبیل الله و این صفا و دل به دنیا بستن را - نمی‌گوییم دنیا را نخواستن و دور انداختن و نفرت داشتن - حفظ کنید و جوانان مؤمن ما هم حفظ کنند، در وسط همه‌ی این توفانهای فساد و این بادهای مخالف که در دنیاست، چنان پایه‌ای گذاشته خواهد شد که قرن‌ها طول می‌کشد تا مفسدین بتوانند یک گوشه‌اش را بکنند. این پایه را شما می‌توانید بگذارید؛ کما این که امام گذاشت؛ کما این که مجاهدات مخلصانه‌ای در یک روز، توانست این انقلاب را به بار آورد. مگر این انقلاب شوخی بود؟! در کشوری که این‌گونه مورد طمع همه‌ی قدرتها بود، مگر انقلاب، شوخی بود؟! شما ببینید که امریکا برای یک هائیتی چه کار می‌کند! برای یک پاناما چه کار می‌کند! برای یک کویت چه کار کرد! کویت را از دست می‌دادند؛ دیدید چه کار کردند! آن وقت ایران به این عظمت، با این نفت و ذخایر طبیعی، با این سرزمین بزرگ و با این موقعیت استراتژیکی و جایگاه مهم جغرافیایی را از دست بدهد؟! حکومت دست‌نشانده‌ی مطیع گوش به فرمان مخلص مرید خودش را جلو چشمش بردارند؟! آیا این کار شدنی بود؟! این کار به افسانه‌ها شبیه بود؛ اما شد. اگر صد تا قسم می‌خورند، خوشبین‌ترین آدم‌ها می‌گفتند: «نمی‌شود.» مرحوم آیه‌الله

طالقانی که هم روحانی و دارای معرفت و مقامات علمی و هم آدم سیاسی و مبارز و زندان رفته بود و از مبارزه هم اصلاً نمی‌ترسید، به من گفت «آن روز که امام مطرح کرد که شاه و حکومت سلطنتی باید برود، من تخطئه کردم و گفتم چه حرفها می‌زند! مگر می‌شود؟! آن وقت که امام صریحاً این کلام را گفتند، مگر چندسال پیش از پیروزی انقلاب بود؟ یعنی تا همین اواخر، حتی مردی مثل مرحوم طالقانی بزرگوار مؤمن مبارز زندان رفته‌ی شلاق خورده‌ی شکنجه کشیده، می‌گفت «امکان ندارد!» بعد ایشان به من گفت - مضمون حرف ایشان این بود - که «این مرد، به جای دیگری متصل است و از جای دیگری حرف می‌زند!»

امام، یک مرد مؤمن مخلص خدایی بود که توانست عده‌ای را به دنبال خود به راه بیندازد و کاری را انجام دهد که واقعاً مثل یک افسانه بود؛ یعنی اصلاً باور کردنی و شدنی نبود. در دنیایی که همه چیز علیه اسلام بود، یک نفر بیاید در جایی که همه‌ی انگیزه‌های دنیا بر این است که آن‌جا باید از اسلام و ایمان و قرآن دور بماند، حکومت اسلامی برپا کند؟! مگر چنین چیزی ممکن بود؟! اما امام کرد

در دیدار فرماندهان رده‌های مختلف «سپاه پاسداران» (۱۳۷۳/۶/۲۹)



❁ مناعت طبع، و پرهیز از مقام

غالباً مجتهدین خودشان را اعلم از دیگران می‌دانند - البته نمی‌گویم همه؛ غالباً این گونه‌اند - اما با وجود این که خود را اعلم از دیگران می‌دانند، حتی بر زبان جاری نمی‌کنند. اینها این گونه‌اند. حاضر نیستند خودشان را مطرح کنند. حاضر نیستند به میدان بیایند.

بعد از رحلت مرحوم آیه‌الله‌العظمی بروجردی، همین امام بزرگواری که دیدید دنیایی را متوجه خود کرد و مشت او آن چنان گنجایش داشت که می‌توانست بشریّت را در مشت بگیرد، رساله نداد و رفت در خانه نشست. هر چه اصرار کردند، رساله نداد. بنده خودم جزو کسانی بودم که به ایشان عرض کردم. ایشان آن وقت جواب نمی‌داد و فقط می‌فرمود: آقایان هستند. تا این که بالاخره یک عده رفتند و ایشان را وادار کردند. فتاوی ایشان معلوم بود؛ رساله‌ی ایشان را تنظیم کردند و بیرون دادند.

در دیدار عمومی به مناسبت روز ولادت باسعادت حضرت جواد(ع)

و در آستانه‌ی میلاد با برکت حضرت علی (ع) (۱۳۷۲/۹/۲۳)

❁ نگاه حکیمانه به حوادث ناگوار

اگر چه ما در هر آن در معرض تصرّف اراده‌ی الهی هستیم، اما این حوادث تلخ و گزنده که روی ما اثر تلخ و ناخوشایندی می‌گذارد، باید متوجّه‌مان کند که ما الان در معرض اراده‌ی الهی قرار گرفته‌ایم و خدای متعال خواسته است با این حادثه، ما را در یک صحنه و عرصه‌ی جدید قرار دهد که اسمش «امتحان الهی» است. اگر انسان با این دید با حوادث برخورد کند، من خیال می‌کنم حتّی تلخی حوادث هم کم خواهد شد. چون هر چه که اتفاق می‌افتد، مانند مرگها، پیش آمدنی است. هیچ کس نیست که بتواند خودش را از مرگ نجات دهد.

حاج احمد آقا رحمه‌الله علیه، نقل می‌کردند که در یکی از قضایا و حوادث مهمّ کشور در زمان امام رضوان‌الله‌علیه، من وقتی ماجرا را به امام خبر دادم، منتظر بودم که ایشان مثلاً تکانی بخورند. اما ایشان تأملی کردند و گفتند: «تقارب آجال شده». خب؛ این حرف خیلی درست و حکیمانه‌ای است. بالاخره اجل برای همه پیش می‌آید. مگر کسی هست که بتواند از این دروازه عبور نکند؟! همه - اعم از خوبها، بدها، جوان و پیر - عبور می‌کنند. عبور کسی از این دروازه، جای تعجب ندارد.

❁ آثار قدرت ایمان امام

رهبر این امت و انقلاب، مردی بودند که در هشتاد سالگی سخت‌ترین کارهای دنیا را به دوش گرفتند. در یکی از روزهای سال پنجاه و نه که از اهواز به تهران آمده بودم، خدمت ایشان رسیدم و صحبت‌های گله‌آمیزی را درباره‌ی موضوعی مطرح کردم. ایشان به من گفتند که افراد مورد نظرشان را برای تشکیل جلسه خبر کنم. جلسه، وسط روز و بدون سابقه تشکیل شد و پیرمرد جوان دل و پُرنشاط و نیرومند، جلسه را بدون اظهار خستگی اداره فرمود. کار که برای خدا باشد، خستگی ندارد و زمان بردار نیست. یک وقت یکی از روسیاهیانی که به غلط وارد صفوف اهل ایمان شده بود، چیزی گفت که امام در پاسخ او فرمودند: «اگر شما نمی‌خواهید انجام دهید، کنار بروید؛ من خودم کارها را انجام می‌دهم و بارها را بر دوش می‌گیرم!» باور نمی‌کردند امام این‌گونه جوانانه وارد میدان شوند. قدرت ایمان ایشان این کارها را آسان می‌کرد. البته قدرت ایمان در وجود ایشان نسبت به میدانهایی که ما وارد آن می‌شویم، در حدّ اعلاّیش بود. ما توقع آن‌گونه ایمان را از هر کسی نداریم؛ اما می‌خواهیم نمونه‌ی عالی را به شما نشان دهیم.

انضباط، حتی در کارهای شخصی

من در دعاهایم راجع به انضباط اجتماعی از خدای متعال درخواست می‌کنم. امام عزیز ما که انسانی نمونه بودند، منضبطترین آدمها به شمار می‌آمدند و حتی انضباط را در عمل شخصی خود رعایت می‌کردند. آقازاده‌ی ایشان - خدا رحمتش کند - ساعت را نگاه می‌کرد و می‌گفت: آقا! ساعت - مثلاً - یک ربع به دو است. ناهار نمی‌خورید؟ مشخص بود که وقت ناهار یک ربع به دو است. این طرف و آن طرف نمی‌شد. این دقت در همه‌ی امور و مسایل زندگی ایشان بود. انضباط بسیار مهم است.

در جمع اساتید و هیأت علمی دانشگاه امام حسین(ع) (۱۳۷۴/۸/۱۷)



❁ اشک‌هایی جوانانه و از سر فرزاندگی

باید به این جوانان، تضرع، توسل و توجه هوشمندانه و خردمندانه‌ای را مثل تضرع فرزندگان - و نه غافلان - یاد دهید. خدا حاج احمد آقا را بیامرزد که می‌گفت: «این اواخر، وقتی شبها امام گریه می‌کردند، دستمال برای پاک کردن اشک چشمشان کافی نبود!» حاج احمد آقا این مطلب را به طور خصوصی می‌گفت. می‌گفت «برای ایشان حوله می‌آوردیم تا اشک چشم را با آن خشک کنند.» اشک پیرمرد نودساله سخت‌تر از اشک جوان بیست و پنج یا سی ساله سرازیر می‌شود. همچنان که همه‌ی کارهای آن پیرمرد، عجیب بود و جوانانه؛ اشک ریختنشان هم جوانانه بود.

در جمع اساتید و هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع) (۱۳۷۴/۸/۱۷)

❁ استوار و خستگی ناپذیر بودن امام

خدای متعال، امام بزرگوار و آن شخصیت را این طور آفریده بود که احساس شکست و خستگی نمی‌کرد و ناکامی در روح او راه نداشت. در سخت‌ترین حالات هم قصد پیشرفت داشت. شما خودتان در دوره‌ی هشت ساله‌ی جنگ، از نزدیک دیدید که در سخت‌ترین حالات هم، آن کسی که تصمیم بر عقب‌نشینی نداشت، شخص امام بود که مثل کوه محکم ایستاده بود. وقتی یک کوه به آن استواری، پشت سر انسان است، راحت مبارزه می‌کند. او در دوران مبارزه نیز همین‌طور بود. با این همه ... سختی و کتک و فشار و تبعید و کهولت سن، باز هم به مبارزه ادامه می‌داد. امام بزرگوار که مشغول مبارزه شد، جوان نبود. ایشان، در ابتدای شروع مبارزه، یک مرد شصت و سه ساله بود! من یادم است که در همان سخنرانیهای سال چهل و یک می‌گفتند که من چرا و از چه چیزی بترسم؟ اگر مرا هم بکشند، شصت و سه سالم است و تازه در سن پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین علیهما السلام که از دنیا رفتند، از دنیا خواهم رفت. چه سعادت‌ی از این بهتر؟ این، منطقی او بود.

در جمع فرماندهان، مسئولان و پرسنل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
 و نیروی انتظامی و جمعی از جانبازان انقلاب اسلامی به مناسبت روز
 پاسدار (۱۳۷۴/۱۰/۵)

❁ آثار ایستادگی امام در حفظ ایران

خدا می‌داند که اگر در جنگ، فرد محکمی به استقامت امام نبود، حداقل یکی، دو استان این مملکت رفته بود. این تو بمیری، از آن تو بمیریهای قدیم نبود. این، چیز خیلی خطرناکی بود. حالا برمی‌دارند می‌نویسند که امام بعد از فتح خرمشهر گفتند: جنگ، تعطیل! غلظهای بی‌خودی، حرفهای دروغ، تهمت‌های بی‌وجه! ما در آن جا، خودمان حاضر و ناظر بودیم. در این سالهای متمادی، کسی هم از ما دروغ نشنیده است. آدمهایی که نبودند، یا همان وقت هم مطرود امام بودند، حالا حرف می‌زنند و چیزهایی را بی‌خودی به امام نسبت می‌دهند. بعد از فتح خرمشهر، امام فرمودند که لب تمام طول مرزها بایستید و یک صف دفاعی تشکیل دهید و داخل مرزها نروید. نگفتند جنگ را تمام کنید. گفتند: با حالت تدافعی مطلق، لب مرزها بایستید. نیروهای نظامی، وقتی که هنوز اعلام صلح و آتش بس نشده بود، رفتند گفتند: نمی‌شود لب مرز ایستاد. طرف مقابل، هنوز ادعای جنگیدن با ما دارد. لب مرز ایستادن، نیروهای ما را هضم خواهد کرد و از بین خواهد برد. ما مجبوریم که تحرک داشته باشیم. این مطلب را نظامیها به امام گفتند؛ ما هم نگفتیم. نظامیهای متخصص خبره، پیش امام آمدند و جلوی ما، به ایشان گفتند این طوری است و نمی‌شود. امام فرمودند: خیلی خب؛ حالا که این طور است، پس لب مرز باشید و حملات محدود بکنید. رفتند در قرارگاه نشستند، استراتژی بسیار خوب و

موقفی برای حمله‌های حول و حوش مرز ریختند و دیگر به اعماق نمی‌رفتند. کی امام گفتند جنگ را تمام کنید؟! امام همان وقتی هم که در سال ۶۷ جنگ را تمام کردند، بعد از آن موقعی بود که بعضی از مسؤولان با ایشان رفتند بحث کردند، صحبت کردند، حرف زدند، اصرار کردند. ایشان همان موقع هم حاضر نبودند جنگ را تمام کنند. روحیه‌ی امام، یک روحیه‌ی محکم تسلیم ناپذیر بود و همین بود که ایران و ملت و انقلاب را نجات داد. هم کسانی که انقلاب را قبول دارند، باید شکرگزار امام باشند و هم کسانی که با انقلاب دشمنند، اما ایران و این مرزها را قبول دارند، باید خاک پای امام را توتیای چشمشان کنند و خودشان را وامدار امام بدانند. امام موجب شد که ایران بماند و تجزیه نشود. اگر این استقامت امام نبود، مگر قضیه این طوری بود؟

در جمع مسؤولان وزارت خارجه و سفرا و کارداران جمهوری
اسلامی ایران (۱۳۷۵/۰۵/۱۶)



❁ دست قدرت خدا در هدایت کارها

بدون استمداد از خدا، یک گوشه‌ی کار، عیب خواهد کرد. بدون تردید، چنین است. تاریخ گذشته و معاصر، حتی یک استثنا هم ندارد که فرض کنیم کسی از خدا استمداد نکرده باشد، از خدا کمک نخواسته باشد و یا به قوانین الهی و طبیعی اعتنا نکرده باشد، در عین حال، زندگی او به کمال خوبی گذشته باشد. نه در فرد و نه در جامعه، چنین چیزی متصور و امکان‌پذیر نیست. این که می‌گوییم «از خدا بخواهیم»، به این معنا نیست که باید قواعد طبیعی را - که انسان با خرد خود پیدا می‌کند - ندیده بگیریم؛ نه. برای رسیدن به مقصود، دو کار لازم است: «و من اراد الاخرة و سعی لها سعیها.»^۱ اولاً اراده‌ی آخرت، انسان باید دنبال آخرت باشد. یعنی همان ارتباط با خدا. ثانیاً «سعی لها سعیها.» تلاش هم باید بکند.

من در جریان خدمت امام رفته بودم و ایشان در بستر بیماری بودند. در سال ۶۵ یا ۶۶، امام سکنه‌ی قلبی خیلی شدیدی کردند که البته نگذاشتیم کسی بفهمد و مردم، مطلع نشدند. در وضع سیاسی آن روز - وسط جنگ - اگر قضیه معلوم می‌شد، آثار بسیار منفی‌ای داشت. در همان روز، اتفاقی افتاده بود و امام راجع به آن، تصمیم قبلی گرفته بودند که نمی‌خواهم تفاسیلش را بگویم. به هر حال، اگر آن تصمیم را نمی‌گرفتند، بیماری امام معلوم می‌شد و

۱. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۹. و هر کس خواهان آخرت است و نهایت کوشش را برای آن بکند.

همه - از دوست و دشمن؛ به ویژه خبرگزارها - می‌فهمیدند و اوضاع شدیداً به هم می‌خورد. وقتی من خدمت امام رفتم، ایشان روی تخت بیمارستان خوابیده بودند و به دستشان سرم وصل بود. گفتم: «تصمیمی که شما چند روز پیش از این گرفتید (در گرفتن آن تصمیم، خود ما هم با ایشان مواجه بودیم) واقعاً کار خدا بود. چطور شد که شما به فکر افتادید و چنین تصمیمی گرفتید؟! که اگر نمی‌گرفتید، حالا همه می‌فهمیدند شما روی تخت بیمارستان افتاده‌اید و حالتان مساعد نیست.» ایشان گفتند: «من از اول انقلاب تا حالا، احساس می‌کنم یک قدرتی دارد ما را هدایت می‌کند و به ما کمک می‌کند.» این، عین عبارت ایشان است که من به ذهنم سپردم و وقتی بیرون آمدم، بلافاصله نوشتم. مقصود ایشان این بود که در این قضیه هم، مانند سایر قضایا، خدای متعال به ما کمک کرد که این تصمیم را گرفتیم.

در دیدار مسؤولان اداری استان آذربایجان غربی (۱۳۷۵/۶/۳۰)



❁ تقیّد امام به ورزش

لازمه‌ی محیط ورزش، خرابی نیست. ورزشکاری، ملازم با بی‌دینی نیست.

متدیترین آدم زمان ما یعنی امام بزرگوار، ورزشکار بودند و تا آخر عمرشان - در سنّ نزدیک نود سالگی - هر روز ورزش می‌کردند. ورزش مخصوص ایشان، راهپیمایی بود - من یک وقت با آقای هاشمی، پیش ایشان رفته بودیم. زمان ریاست جمهوری من بود و برای امر مهمّی، یادم هست که خدمت امام رفتیم و پهلوی ایشان نشستیم. بعد دیدیم که ایشان همین‌طور، این پا و آن پا می‌کنند. یکی از ما دو نفر پرسیدیم: امری دارید - شبیه این مضمون - ایشان گفتند: من راهم را نرفته‌ام!

ایشان روزانه سه بار، هر بار هم بیست دقیقه، لازم بود راه بروند. آن وقت، نوبت راه رفتنشان بود. حالا رئیس جمهور و رئیس مجلس کشور، خدمت ایشان رفته‌اند، ایشان قدم زدنشان را فراموش نمی‌کردند! این قدر ایشان به مسأله‌ی ورزش مقیّد بودند.

در دیدار رئیس و معاونین سازمان تربیت بدنی و رؤسای

فدراسیونهای ورزشی کشور (۱۳۷۵/۱۰/۸)

❁ تأکید امام بر عدم تفکیک دین از سیاست

من به یاد می‌آورم که در زمان ریاست جمهوری خود، قصد شرکت در یک مجمع جهانی و ایراد سخنرانی را داشتم. رسم من این بود که متن این نوع سخنرانیها را قبلاً خدمت امام ارائه می‌دادم و می‌گفتم: «بنده این متن را آماده کرده‌ام.» تا ایشان اگر نظری داشتند، بیان کنند. در مورد آن سخنرانی که قرار بود در جمعی از سران کشورها - که اکثرشان هم غیر مسلمان بودند - ایراد شود، ایشان به من گفتند قضیه‌ی تفکیک‌ناپذیری دین از سیاست را هم در متن سخنرانی بگنجانید! من ابتدا تعجب کردم که آخر این قضیه چه مناسبتی دارد؟! اما چون ایشان فرموده بودند، خود را مؤظف می‌دانستم آنچه را که خواسته‌اند، انجام دهم. خلاصه این که، به قاعده‌ی یکی دو صفحه، قضیه تفکیک‌ناپذیری دین از سیاست را در متن آن سخنرانی گنجاندم. نهایت سعی‌ام این بود که آن قضیه، در ابتدای متن سخنرانی و جای برجسته‌ای گنجانده شود.

بعدها هر چه زمان گذشت، به صحت نظر ایشان، بیشتر معتقد شدم. همان وقت هم - بعد از آن که سخنرانی انجام شد و برگشتم - به دوستانم گفتم: «این فرموده و نظر امام، در ابتدا به نظرم عجیب آمد؛ اما پس از ایراد سخنرانی، فهمیدم که این فکر کاملاً درست بود.» تأکید مکرر امام به این خاطر بود که واقعاً روی این قضیه، در طول زمان، خیلی کار شده است. یعنی دشمن روی

قضیه‌ی تفکیک دین از سیاست، فراوان کار کرده است و از طرف خودیها هم نسبت به قضیه‌ی تفکیک ناپذیری خیلی قصور شده است.

در دیدار با روحانیون خوزستان در حوزه‌ی علمیه‌ی اهواز (۱۳۷۵/۱۲/۱۸)



❁ صبر عظیم و روشن بینی امام

امام به شدت به ایشان [حاج آقا مصطفی خمینی] دل بسته و علاقه مند و وابسته بودند. صبری که آن بزرگوار در مقابل این حادثه [شهادت حاج آقا مصطفی] کرد، چهره‌ی مبارک امام را جلوی چشم همه مثل خورشید فروزان کرد. وقتی به ما خبر رسید، من مشهد بودم. واقعا بعضی از رفقا باور نمی‌کردند؛ از بس حادثه عظیم و سنگین بود. بعد متن صحبت امام به دست ما رسید که این حادثه را از الطاف خفیه‌ی الهی دانسته بودند، که روشن بینی امام را نشان می‌داد

در دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری بزرگداشت خاطره‌ی حاج

آقا مصطفی خمینی (۱۳۷۶/۷/۷)



❁ ابهت امام در نظر سیاستمداران جهان

من وقتی که به سفر الجزایر رفته بودم، از فرودگاه با شاذلی بن جدید سوار ماشین شدیم. شما آقایان می‌دانید - لابد از آن زمان سابقه دارید - که شاذلی بن جدید، در زمانی که رئیس جمهور بود، شاید در همه‌ی کشورهای عرب، هیچ کس به آبرومندی و اهمیتش نبود؛ هیچ کدام! علتش هم این بود که هم جنبه‌ی انقلابی داشت و هم الجزایر کشوری بود که حالت - مثلاً - مدرن و مترقی داشت؛ کسی آن را به عنوان مرتجع تلقی نمی‌کرد، موضعی هم می‌گرفت که بالاخره همه را راضی می‌کرد. می‌خواست امریکاییها را، شرق را و غرب را راضی کند؛ حیثیتی داشت - البته به نظر بنده، حیثیتهای پوچ - همان وقت هم می‌گفتم که اینها خیال می‌کنند که در دنیا حیثیت دارند. به هر حال شاذلی آدم محترمی بود؛ سابقه‌دار، سالها هم رئیس جمهور بود. آن سالی که من به الجزایر رفتم، سه، چهار سال بود که رئیس جمهور بودم و ایشان شاید ده سال، دوازده سال بود که رئیس جمهور بود. در ماشین که نشستیم تا از فرودگاه برویم - من فراموش نمی‌کنم، بنده با رؤسای کشورها خیلی برخورد کرده‌ام و دیده‌ام چگونه‌اند - من به طور طبیعی نشسته بودم، ایشان هم طرف چپ من نشسته بود... دستهایش را روی پایش گذاشته بود. خدا می‌داند تا وقتی که من با او صحبت نکردم، او جرأت حرف زدن نداشت! نشاط حرف زدن نداشت! مرعوب! توجه می‌کنید؟!

من یک خرده از خیابانها پرسیدم، از هوا پرسیدم - معمول است که آقا، هوای خوبی دارید. این هم از همان کارهای تعارفاتی است - گفتم هوای شما خیلی خوب است. حرف زدیم و صحبت کردیم و یک تکه هم شوخی کردیم؛ او یواش یواش به نشاط آمد، که با من حرف زد!

من وقتی به ایران برگشتم، به امام گفتم: شاذلی بن جدید مرعوب بود؛ مرعوب من نبود، مرعوب شما بود! مرا که آن جا نگاه می کرد، امام خمینی را می دید - به امام گفتم: شما را می دید - و خدا می داند همان طور بود! آن عظمت امام، عظمت انقلاب، آن چنان ابهت داشت که حالا من که آن جا رفته بودم - یک رئیس جمهور تازه کار و او آدم آن چنانی - او همان طور در مقابل من بود! البته یک روز و نصفی، یا دو روز آن جا بودیم؛ خیلی نبودیم؛ تا آخر هم در صحبتها و ملاقاتهایش با من، همان حالت - کم و بیش، البته نه به آن شدت اول کار - بود. بعد که دید ما هم یک آدمی هستیم، حرف می زنیم، شوخی می کنیم، اشتباه می کنیم؛ قضیه یک خرده برایش عادی شد! ابهت انقلاب، این است. انقلاب، خیلی ابهت دارد

در دیدار با سفرای ایران در اروپا (۱۳۷۶/۸/۲۷)



❁ بزرگترین کار عالم در سن پیری

این حالاتی که شما در کسانی مثل امام رضوان الله علیه در سنین بین هشتاد و نود سالگی می بینید، ادامه‌ی حالات جوانی ایشان است. چون امام، تقریباً ۷۹ ساله بودند که به ایران آمدند و جمهوری اسلامی شروع شد؛ یعنی امام از نزدیک هشتاد سالگی این مسؤولیتهای سنگین را شروع کرده‌اند! وقتی که همه‌ی انسانها در این سنین، بازنشسته می‌شوند و اهل افتادن در یک گوشه و در بستر و بی‌رغبتی و بی‌نشاطی نسبت به همه‌ی کارها؛ امام در آن سن، بزرگترین کارهای عالم را شروع کردند. اداره‌ی یک کشور، بلکه ایجاد یک نظام و قدم به قدم پیش بردن این نظام! این از جهت مشاغل و مسؤولیتهای مهم.

امام رضوان الله علیه، از جهت معنوی هم همین‌طور بودند. بنده این را مکرر گفته‌ام. معمولاً امام در ماه رمضان، دیدار نداشتند. البته ما گاهی بین ماه رمضان می‌رفتیم و با ایشان ملاقات می‌کردیم - افطاری، یا به دلیل دیگری پهلوی ایشان بودیم؛ یک بار یا دو بار - اما غالباً مردم ایشان را نمی‌دیدند؛ ما هم کمتر از معمول می‌دیدیم. بعد از ماه رمضان که انسان ایشان را می‌دید، در یک دیدار و ملاقاتی که با مردم حرف می‌زدند، آدم به‌طور محسوس می‌فهمید که ایشان در این یک ماه، نورانیتر شده‌اند آدم، این را حس می‌کرد. پیرمرد هشتاد و چند ساله - نزدیک نود ساله - این یک ماهه حرکت می‌کرد و پیش می‌رفت! همیشه در حال حرکت بودند؛ اما ماه رمضان، بیشتر و جدیتر! چون میدان، میدان مناسبتی است.

در دیدار تعدادی از دانشجویان تشکلهای اسلامی در مراسم

افطاری شب بیست‌وسوم ماه رمضان (۱۳۷۶/۱۱/۱)



❁ تعبّد در جوانی

من یادم است که در سالهای چهل و نه و پنجاه دربارهی مرجعیت امام با علمای مشهد که آن وقت در نجف بودند، صحبت می‌کردیم. ما پیش یکی از علمای معروف مشهد رفتیم که بسیار هم مرد بزرگوار و خوبی بود و همین چند سال قبل به رحمت خدا رفتند - مرحوم آقای میرزا جواد تهرانی که در سن هشتاد سالگی هم به جبهه رفت و پای خمپاره‌ی ۶۰ و ۱۲۰ نشست، خمپاره هم زد! او هم مرد بسیار خوبی بود. آن وقتی که ما جوان بودیم، ایشان پیرمردی نسبتاً مسن بود - ایشان به من می‌گفت: «امام را - به اسم می‌گفت - تازه شناخته‌اید؛ ما ایشان را چهل سال است که می‌شناسیم». ایشان می‌گفت: «من وقتی که برای تحصیل، از تهران به قم رفتم، در حرم حضرت معصومه، چشمم به یک آقا - جوانی زیبا و خوش‌قیافه، دارای محاسن مشکی باریک - افتاد و هر روز و هر شب آن‌جا می‌دیدم که در جای معینی غرق عبادت است؛ تحت‌الحنک را می‌اندازد و مشغول عبادت می‌شود! محبت این مرد به دلم افتاد. بعد پرسیدم که این آقا کیست؟ گفتند ایشان آقا روح‌الله است - آن وقت به ایشان آقا روح‌الله می‌گفتند - من از آن وقت به این مرد، ارادت پیدا کردم!»

در دیدار تعدادی از دانشجویان تشکلهای اسلامی در مراسم افطاری شب بیست و سوم ماه رمضان (۱۳۷۶/۱۱/۱)



❁ سلیقه‌ی امام در اداره‌ی کشور

انقلاب عظیم مردمی، واقعاً پدیده‌ی عظیمی است. چنین حادثه‌ی عظیمی را شما خلق کردید. حادثه‌ی پیروزی در جنگ هشت ساله را شما جوانان حزب‌الله خلق کردید. حادثه‌ی پیروزی در محاصره‌ی سیاسی و در محاصره‌ی اقتصادی را شما خلق کردید. همه‌ی اینها آفرینشهای شماست. روشنفکری این است.

خب، چرا بایستی به خاطر عمل - مثلاً - کسی که حالا سلیقه‌اش [متفاوت] است، شما متهم شوید؟! گفته شود که اینها اهل منطق نیستند؛ اهل جنجالند، اهل بی‌خودی حرف زدند، اهل حمله کردند، اهل زنجیر و داغ و درفشند! چرا؟ این ظلم نیست؟ من این‌گونه موافق نیستم.

ببینید؛ سلیقه‌ی امام رضوان‌الله‌علیه هم عیناً همین بود. نه این که خیال کنید سلیقه‌ی دیگری بود؛ نخیر، سلیقه‌ی امام، عیناً همین بود. بنده به شما عرض می‌کنم، خبر می‌دهم؛ البته شواهد هم هست.

در سال شصت و چهار که آقای ناطق نوری وزیر کشور بودند، من یادم نمی‌رود که عده‌ای از جوانان در خیابانها به بدحجابها حمله می‌کردند. امام به ایشان نوشت: بروید و این جوانانی را که به بدحجابها حمله می‌کنند، بگیرید، بزنید، زندان و حبسشان کنید! امام، مخالف بود؛ در حالی که امام، آن مرد شجاع و بی‌نظیری است که مسأله‌ی حجاب را به این کشور برگرداند! هیچ

کس دیگر غیر از امام نمی‌توانست. این هم یکی از اختصاصات امام بود. اگر غیر از امام، هر کس دیگر بود - از همین بزرگان و مقدّسین علما - هیچ کس جرأت نمی‌کرد بگوید «زنان باید با حجاب، بیرون بیایند». امام در همان ماههای اوّل پیروزی انقلاب گفت «باید با حجاب بیایند!» این همان امام است؛ اما در عین حال با آن روش، مخالف بود و ایستادگی کرد و گفت که بچه‌های کمیته جلوی این کار را بگیرند.

البته آنها هم بچه‌های حزب اللّهی بودند؛ منتها کار را نمی‌فهمیدند، اشتباه می‌کردند. بنده هم با این‌گونه زدن و جنجال موافق نیستم. بچه‌های خوب، مؤمن، صادق، سالم، خوش‌فکر و خوش‌دل، گاهی راه را اشتباه می‌کنند!

در دیدار فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (۱۳۷۶/۱۲/۱۴)

❁ عرفان و عدم انزوا از سیاست

... آقایان روحانیون نباید خود را از سیاست دور نگه دارند. ... از همه عارف‌تر، امام بود. چه کسی در کشور به حدّ عرفان امام می‌رسید؟ دیدید چگونه وارد میدان شد؟ مثل شیر. امام درباره‌ی استاد بزرگوار خود - مرحوم آقای شاه آبادی - گفته بودند که ایشان اهل مسائل سیاسی بودند. همچنین من در جایی از امام شنیدم که مرحوم آقای شاه‌آبادی روی منبر گفته بودند که اگر کسی دور و بر من بود، قیام می‌کردم. بنابراین عرفان موجب نمی‌شود که انسان برود در گوشه‌ی بنشیند. البته درست فهمیدن مسائل سیاسی و سالم طرح کردن آن، مسأله‌ی دیگری است؛ اما انزوا و انعزال از سیاست، به‌هیچ‌وجه مصلحت نیست.

❁ یک سؤال واقعی

من یادم نمی‌رود، آن زمان که جوانان لانه‌ی جاسوسی را گرفته بودند و جنجال بلند شده بود - شاید حدود کمتر از یک ماه گذشته بود - ما هم آن اوقات، اتفاقاً تازه از حج آمده بودیم. من و آقای هاشمی و یک نفر دیگر - که نمی‌خواهم اسم بیاورم - از تهران به قم، خدمت امام رفتیم که بپرسیم بالاخره آنها گرفتار شده‌اند، حالا با آنها چه کنیم؟ باید بمانند، نمانند، نگهشان داریم؟ بخصوص که در داخل دولت موقت هم جنجال عجیبی بود - معاشر بودیم دیگر - که آنها را چه کنیم؟ بعد که دوستان شرح دادند وضع این گونه است، رادیوها این طور گفته‌اند، امریکا این طور گفته است و مسؤولین دولتی این طور می‌گویند، ایشان تأملی کردند و گفتند: از امریکا می‌ترسید؟! همین طور؛ یک سؤال واقعی! من دیدم واقعاً یک استفهام است؛ از امریکا می‌ترسید؟! گفتیم نه. گفتند: پس نگهشان دارید!

حقیقتاً آدم احساس می‌کرد این مرد، خودش که از این شکوه ظاهری و مادّی و اقتدار و از این امپراتوری مجهّز به همه چیز، حقیقتاً ترسی ندارد، این حالت ترسی و به چیزی نگرفتن اقتدار مادّی دشمن را به دیگران نیز منتقل می‌کند!

در دیدار اعضای دبیرخانه‌ی مجمع تشخیص مصلحت نظام (۱۳۷۸/۱/۲۸)

❁ احساس مسؤولیت امام

یک شرط دیگر برای مفید بودن، احساس مسؤولیت است، که در باب مسائل دین و متدینین، این احساس مسؤولیت، تعبیر دیگری از تعهد دینی و تدین است. بی تفاوت بودن و بی‌اعتنایی به کجروبه‌ها و انحرافها، با این احساس نمی‌سازد. آن طیبی که می‌بیند در تیررس فعالیت و قدرت او - جلوی چشم و در نقطه‌ی دید او - بیماری وجود دارد که رنج می‌برد و برنمی‌خیزد به کمک آن بیمار برود، این طیب، طیب متعهد و مسؤول و ملتزمی نیست. آن بینایی که می‌بیند نابینایی در شرف سقوط است و به کمک او نمی‌شتابد، تعهد اخلاقی و دینی ندارد. بی تفاوتی و حالت «به من چه»، دشمن بزرگ تعهد و رسالت عالمان دین و روشنفکران و آگاهان در جامعه است. اساس کار، این است. در دوران مبارزه‌ی این ملت با نظام طاغوت - نظام فاسد و مفسد و منحرف گذشته - اگر این احساس تعهد در آن مرد بزرگ - آن آتشفشان معنویت و مسؤولیت و تعهد - و در کسانی که در شعاع او جان و نیرو و خط و هدایت می‌گرفتند، نبود، این ملت همچنان در ذلت عبودیت و رقیبت استکبار و عوامل استکبار، باقی می‌بود. آن مردی که ما فکر می‌کنیم امسال باید به یاد او باشیم، مظهر همین مسؤولیت بود و آرام نمی‌گرفت. در اوایل شروع مبارزه - اواخر سال چهل و یک و آغاز چهل و دو - یکی از کسانی که داخل منزل

امام بود، در قم به من گفت: «ایشان شبها دو ساعت می‌خوابند و بقیه، دائم مشغول نامه نگاری به علمای بلاد، به بزرگان و کسانی هستند که می‌توانند روی ذهن مردم اثر بگذارند». آری؛ اگر این احساس در آن مرکز نمی‌بود، در محیط دایره و بدنه‌ی بین محیط و مرکز، آن جوش و خروش پدید نمی‌آمد و این حادثه‌ی عظیم تاریخی، اتفاق نمی‌افتاد. بعد هم دیدید که در سنین حدود هشتاد سالگی، این مرد با داشتن بیماری قلبی، سنگین‌ترین بارها را بر دوش گرفتند و هیچ وقت نگفتند خسته هستم! گاهی بعضی از دوستان - دوستانی که مسؤولیتهای گوناگونی داشتند و احیاناً یک ناروایی و دشواری دیده بودند و احساس خستگی می‌کردند - خدمت ایشان می‌رفتند و می‌گفتند آقا، اجازه بدهید ما برویم. چند سالی - دو سال، پنج سال - کار کردیم، حالا برویم مشغول کار خودمان شویم؛ آنهایی که روحانی بودند - علما - می‌گفتند دنبال درس و بحث خودمان برویم. ایشان می‌گفتند: اگر بنای خسته شدن است، من از همه‌ی شما اولی به خسته شدن هستم. راست هم می‌گفتند؛ اینهایی که می‌آمدند، جای فرزندان ایشان بودند. پیرمرد هشتاد و چند ساله، با بیماری، این گونه بود! این احساس مسؤولیت است.

در دیدار روحانیون و امام جمعه‌ی نوشهر (۱۳۷۸/۰۲/۲۹)



❁ تواضع و حیا در امور عاطفی و معنوی

شبی در یک جلسه‌ی خصوصی، با دو سه نفر از دوستان، منزل مرحوم حاج احمد آقا نشسته بودیم؛ ایشان [حضرت امام] هم نشسته بود. یکی از ما گفتیم: آقا شما مقامات معنوی دارید، مقامات عرفانی دارید؛ چند جمله‌ای ما را نصیحت و هدایت کنید. آن مرد با عظمتی که آن گونه اهل معنا و اهل سلوک بود، در مقابل این جمله‌ی ستایش‌گونه‌ی کوتاه یک شاگردش - که البته همه‌ی ما مثل شاگردان و مثل فرزندان امام بودیم؛ رفتار ما مثل فرزند در مقابل پدر بود - آن چنان در حال حیا و شرمندگی و تواضع فرو رفت که اثر آن در رفتار و جسم و کیفیت نشستن او محسوس شد! در حقیقت ما شرمنده شدیم که این حرف را زدیم که موجب حیای امام شد. آن مرد شجاع و آن نیروی عظیم، در قضایای عاطفی و معنوی، این گونه متواضع و با حیا بود.

❁ محفل دلهای کوشا و مشتاق

اما آنچه درباره‌ی امام گفته شده است، منشأش محبت نیست؛ محبت منشأش آن خصوصیتی است که در امام بود. نکته‌ی دوم این است که این شخصیت دارای ابعاد گوناگون، هیچ اصرار و عجله‌ای نداشت که آن زیباییها و درخشندگیهای وجود خود را به رخ کسی بکشد. هر وقت هر جا تکلیف شرعی او را وادار به حرکتی کرد، بُعدی از ابعاد او آشکار شد. من از سال ۳۷ شروع می‌کنم؛ سالی که خودم به قم رفتم و اول‌بار امام را از نزدیک دیدم؛ البته قبل از آن در مشهد شنیده بودیم که در قم یک مدرّس و استاد بزرگی هست که جوان‌پسند و برجسته است. طلبه‌ی جوانی که به قم وارد می‌شود، دنبال استاد می‌گردد. در حوزه‌های علمیه، انتخاب استاد، اجباری نیست و هر کس طبق پسند و سلیقه‌ی خود، استاد را انتخاب می‌کند. استادی که طلاب جوان و مشتاق را در وهله‌ی اول به خود جلب می‌کرد، همین مردی بود که آن روز در میان شاگردانش به عنوان «حاج آقا روح‌الله» شناخته می‌شد. مجموعه‌ی جوانان فاضل و درسخوان و پُرشوق در محفل درس او جمع بودند. ما در چنین فضایی وارد قم شدیم.

او مظهر نوآوری علمی و تبخّر در فقه و اصول بود. بنده قبل از ایشان استاد بزرگی را در مشهد دیده بودم - یعنی مرحوم آیه‌الله میلانی - که از فقه‌های برجسته بود. در قم هم همان وقت رئیس حوزه‌ی علمیه‌ی قم - که استاد

امام هم بود؛ یعنی مرحوم آیه‌الله العظمی بروجردی - حضور داشت؛ بزرگان دیگری هم بودند؛ اما آن محفل درسی که دل‌های جوان و مشتاق و کوشا و علاقه‌مند به استعداد‌های خوب را جذب می‌کرد، درس فقه و اصول امام بود. یواش یواش از قدیمی‌ترها شنیدیم که این مرد، فیلسوف بزرگی هم هست و در قم درس فلسفه‌ی او، درس اوّل فلسفه بوده است؛ لیکن حالا ترجیح می‌دهد که فقه تدریس کند. شنیدیم که این مرد، معلّم اخلاق هم بوده است و کسانی در درس اخلاق او شرکت می‌کردند و او به تقویت فضایل اخلاقی در جوانان همّت می‌گماشته است. در خلال درس در طول سالها، این را ما از نزدیک هم مشاهده کردیم.

خطبه‌های نماز جمعه (۱۳۷۸/۳/۱۴)



❁ اخلاق خوش لازمه‌ی اهداف بزرگ

اخلاق و زبان خوش و روی گشاده و دل نرم، خیلی معجزه می‌کند. «فاذا الذی بینک و بینہ عداوةٌ کأَنَّهُ وُلّیٰ حمیم»؛ این، آیه‌ی قرآن است. انسان حتی با مخالفان و دشمنان هم باید این‌طوری رفتار کند. البته برای امثال بنده مشکل است؛ منتها انسان باید به‌خاطر وظیفه، کار مشکل را انجام دهد.

سال ۴۱ در دو شهر مختلف، دو نفر از آقایان از امام گله کرده بودند. اوایلی بود که نام و شهرت امام اوج گرفته بود. من با یکی از دوستان - که الان هم هست - مشترکاً رفتیم تا خدمت امام برسیم. آقای آسید محمد ورامینی گفت حاج آقا خسته‌اند. من گفتم چند دقیقه‌ی مزاحم نمی‌شویم. آمد گفت پس بیست دقیقه. خدمت ایشان رفتیم و صحبت گرم شد. حدود پنجاه دقیقه امام صحبت کردند. گله‌ی آن آقایان را به ایشان عرض کردم. می‌دانید که امام خیلی کم حرف و نجوش بود - بخصوص آن اوایل - اصلاً آدمی نبود که گرم بگیرد و احوال این و آن را بپرسد. ایشان دهه‌ی فاطمیه سه روز روضه داشتند و در اتاقشان می‌نشستند و اخم‌هاشان هم تو هم بود. هر کس می‌آمد - که غالباً طلبه‌ها بودند - مساکم الله بالخير می‌گفتند و تمام می‌شد؛ مگر این که کسی مسأله‌ی می‌پرسید؛ آن وقت یواش یواش بحث گرم می‌شد. بنابراین همه

۱. سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۳۴. آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یک‌دل می‌گردد.

می‌دانستند که ایشان اهل گرم گرفتن با این و آن نیستند. ایشان گفتند من با این خصوصیتی که دارم، الان به خاطر خدا با افراد گرم می‌گیرم؛ حتی برای بعضی‌ها عناوین پشت پاکت را گرم‌تر از آنچه حقشان است، می‌نویسم. چرا؟ چون ایشان کار بزرگی در پیش داشت.

هر وقت انسان هدف و کار بزرگی در پیش دارد، باید با مردم و مخاطبان همین اخلاق را رعایت کند؛ و امام این کار را می‌کردند.

در دیدار گروهی از مردم (۱۳۷۸/۱۲/۲)



❁ تداوم آرمانهای بزرگ و حقیقی

مهم این است که احساسات و شور و شوق، به منطق و معرفتی متکی باشد. آن چیزی که در مجموعه‌ی سپاه و بسیج، انسان را به اعجاب و تحسین وادار می‌کند، این نکته است. احساسات بی‌منطق، سطحی و کم‌عمق، در برخورد با حوادث گاهی فروکش می‌کند و گاهی حتی به ضد خود تبدیل می‌شود؛ اما وقتی احساسات به فکر و ایمان و منطق متکی است، روزبه‌روز شفافتر، عمیقتر و در هنگامه‌ی خطر، کارآمدتر می‌شود. آن چیزی که انسان را در مقابل مجموعه‌ی سپاه پاسداران وادار به احترام می‌کند، این است.

برخی از شما عزیزان، یادگارهای دوران دفاع مقدسید. بسیاری از شما در آن هنگامه‌ی کم‌نظیر تاریخ کشور ما حضور داشته‌اید و آن را دیده‌اید. بعضی هم از آن، ماجرا و داستانی شنیده‌اید. آنچه برای ملت ایران، بسیار اهمیت داشته و دارد، این است که او به دنبال یک آرمان بزرگ و هدف عالی قیام کرد. این هم توفیق خدا بود. بارها خدا را سپاسگزاری می‌کنیم که ما را در مقطع بیداری و آگاهی و اقدام قرار داد. در دیداری، به امام بزرگوارمان رضوان‌الله‌تعالی‌علیه گفتم اگر تا ابد خدا را شکر کنیم که ما را در زمان شما قرار داد، کم شکر کرده‌ایم. مجموعه‌ی این عوامل، با حضور آن شخصیت عظیم، به ملت ایران این فرصت را داد تا بتواند آرزوهای فروخته و فریادهای در گلو شکسته‌ی امت اسلامی را در فضای دنیا فریاد کند. آرمان ملت ایران، یک آرمان بزرگ، حقیقی و مشترک میان همه‌ی اعضای امت اسلامی بود. امروز نیز همان‌طور است.

در دیدار رزمندگان لشکر ۱۴ امام حسین(ع) سپاه پاسداران

انقلاب اسلامی (۱۳۸۰/۰۸/۱۴)

❁ معنی «خرمشهر را خدا آزاد کرد»

ما دولت تازه کاری داشتیم که دو سال روی کار آمده و با چنین حمله‌ی سنگینی مواجه شده بود و دشمن در هزاران کیلومتر زمین ما، از جنوبی‌ترین نقطه تا شمالی‌ترین نقطه‌ی همسایگی با عراق، مستقر شده بود؛ اما در این حال به ما می‌گفتند بیایید مذاکره کنید! مذاکره از موضع ضعف و ذلت و همراه با دست پُر حریف در چانه‌زنی. آن روز اگر مذاکره صورت می‌گرفت - که یک عده از سیاسیون، همان روز به امام فشار می‌آوردند که بنشینید مذاکره کنید - مطمئناً عراق از بخش عمده‌ی خاک ما خارج نمی‌شد و تا امروز خوزستان و خرمشهر و شاید بسیاری از مناطق دیگر همچنان زیر چکمه‌ی نیروهای متجاوز بیگانه بود. اما امام ایستاد. منطق امام این بود که وقتی متجاوز در خاک ماست و با دست پُر ما را تهدید می‌کند، ما مذاکره نمی‌کنیم. مذاکره آن وقتی صورت می‌گیرد که دشمن از تمام خاک ما خارج شود. امروز عده‌ای ناجوانمردانه این حقیقت را ندیده می‌گیرند. آن روز عده‌ای، از جمله همان روسیاهان فراری از کشور که امروز به دامن امریکا و اروپا و جاهای دیگر پناه برده‌اند، از طریق محافل سیاسی و روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون - که در دست آنها بود - مرتب فشار می‌آوردند که امام باید مذاکره کند. هیأت‌های بین‌المللی هم مرتب به ایران می‌آمدند و می‌گفتند مذاکره کنید. امام با الهام از همان بینش روشن، ایمان راسخ، توکل به خدا و قدرت اراده ایستاد و گفت

اگر ما توانستیم سرزمینهای خود را پس بگیریم، آن گاه وقت مذاکره است؛ امروز وقت مذاکره نیست؛ عملاً هم همین طور شد.

در چنان شرایطی که غم، دلها را فرا گرفته و رجزخوانیهای عراق همه‌ی دنیا را پُر کرده بود، نیروهای ما از کمترین امکانات مادی برخوردار نبودند. این که می‌گویم کمترین امکانات مادی، یک حقیقت است. من فراموش نمی‌کنم، یکی از سرداران و فداکاران آن روز - که امروز بحمدالله در همین جلسه حضور دارند - به اتفاق چند نفر در اهواز پیش ما آمدند و چند قبضه خمپاره انداز می‌خواستند تا بتوانند قدری در مناطق جلوتر ایستادگی و مبارزه کنند؛ اما کسی نبود به اینها این چند قبضه خمپاره‌انداز را بدهد! ما برای سیم خاردار و گلوله و آر.پی.جی مشکل داشتیم؛ تانک و نفربر و امثال اینها که به جای خود. آنچه در اختیار ملت ایران بود، عبارت بود از یک اراده‌ی قوی و نشاط همه‌جانبه که برخاسته از ایمان و آگاهی بود. این که امام فرمودند «خرمشهر را خدا آزاد کرد»، یعنی این.

در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت سالروز آزادی خرمشهر (۱۳۸۱/۳/۱)



❁ توصیه‌ی همیشگی امام به مسؤلین

مسؤل باید در موضع مسؤل قرار گیرد؛ یعنی حقیقتاً احساس مسؤلیت کند. مسؤلیت - آن گونه که در ذهن بعضی افراد است - به معنای اختیار داری و صاحب‌اختیاری و عنان‌گسیختگی نیست. بعضی افراد وقتی به مسؤلیتی می‌رسند کانه مجال واسع و امکان تاختن برایشان پیدا شد. مسؤلیت را نباید به این معنا گرفت. البته وقتی امکانات در اختیار کسی قرار می‌گیرد؛ وقتی قدرتی برای مقصودی در یک بخش در اختیار کسی قرار می‌گیرد؛ طبعاً دست او را باز می‌گذارد برای این که کار کند. در این شکی نیست. منتها این دست باز و این توان کار باید با احساس مسؤلیت کامل همراه باشد؛ یعنی انسان خود را در موضع مسؤل بداند و همیشه آماده باشد که از او سؤال کنند: «این کار را چرا کردی» تا بتواند جواب دهد. انسان بعضی از کارها را پنهانی انجام می‌دهد - طبیعت کار پنهانی است - اما همان کارها را هم باید طوری انجام داد که اگر قرار شد به صحنه‌ی تلویزیون بیاید، انسان ابایی نداشته باشد. این از توصیه‌های همیشگی امام به ما بود. امام می‌گفتند همان کارهای مخفی را که باید به خاطر مصلحتشان مخفی بمانند، طوری انجام دهید که اگر قرار شد آشکار شود، ابایی نداشته باشید. مثلاً اگر یک مذاکره یا یک معامله‌ی سیاسی انجام دادید؛ دستوری به کسی دادید یا قراردادی با کسی بستید که بناست مکتوم بماند، این کارها را طوری انجام دهید که اگر روزی بناگزیار افشا شد، شما مشکلی نداشته باشید و کاملاً سربلند بگویید: «خیلی خب؛ من این کار را کرده‌ام.» قاعده‌اش این است.

در دیدار هیأت دولت در ماه مبارک رمضان (۱۳۸۱/۹/۱۰)



❁ طبیعت آزاداندیشان حوزه و امام

هیچ متکلمی و هیچ فیلسوف یا فقیهی از این که یک نظر مسلم فقهی یا اصولی یا کلامی قبل از خود را به کلی ابطال کند، ابایی ندارد و از این که کسی به او بگوید چرا ابطال کردی هم باکی ندارد؛ چون چنین چیزی اصلاً در حوزه گفته نمی‌شود. این سنت حوزه است که نظرات گذشتگان را مطرح کنند. شما ملاحظه کنید؛ امام رضوان الله علیه، آن وقت که در قم تشریف داشتند در درس اصول، نظرات [رایج آن] روز را که نظرات مرحوم آیه الله نائینی بود، ذکر می‌کردند، بعد فیه اوّلاً، ثانیاً، ثالثاً، رابعاً و خامساً، اساس حرف را اصلاً به هم می‌ریختند. هیچ کس نمی‌گفت چرا. خب؛ اگر کسی طرفدار آن نظریه بود، می‌رفت در درس خود یا در حاشیه‌ای که به تقریرات استاد می‌زد، می‌نوشت که من این حرف استاد را قبول ندارم. تقریرات امام در بعضی از بخشها، چاپ شده است. شما نگاه کنید، در موارد بسیاری، امام مبانی بزرگان قبل از خود را خرد کرده و مبنای جدیدی به جای آنها گذاشته‌اند. آن وقت محشی که شاگرد امام و تقریرنویس است، در موارد متعددی حاشیه زده و به امام اشکال کرده که این فرمایش ایشان درست نیست و همان حرف مثلاً صاحب مبنای قبلی درست است. نه صاحب مبنای قبلی در نظر کسی کوچک می‌شود، نه کسی به امام اعتراض می‌کند و نه کسی به محشی که شاگرد امام است، اعتراض می‌کند. این طبیعت حوزه است. من یادم نمی‌رود، دوران قبل

از انقلاب در این مجالسی که با دانشجویان و بعضی از فعالان سیاسی چپ تشکیل می‌شد، اگر کسی حرفی می‌زد که با مبانی مارکسیسم اندک مخالفت و مساسی داشت، استدلال لازم نبود، می‌گفتند این حرف باطل و غلط است! همان که در قرآن می‌گوید: «انّا وجدنا اباؤنا علی اّمة!». چون این را شنیده‌اند، بر آن پای می‌فشرده‌اند و براساس آن هر حرف منطقی را باطل می‌کردند. تحجّر در آن جا بیشتر است.

در دیدار اعضای انجمن اهل قلم _ ۱۳۸۱/۱۱/۷



۱. سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۲۲. بل قالوا انا وجدنا اباؤنا علی اّمة وانا علی اّناهم مهتدون» «بلکه آنها می‌گویند: ما نیاکان خود را بر آئینی یافتیم و ما نیز به پیروی آنان هدایت یافته‌ایم..»

❁ وجود خوب و بد در همه‌ی اقشار

گاه انسان می‌بیند هنرمندی یک‌جا چقدر خوب بازی کرده و جای دیگری با یک فیلمنامه‌ی سست ناپیوسته‌ای که ضعیف تألیف شده، اصلاً خودش را هم خراب کرده است! باید هنر را فاخر کرد؛ یعنی باید همت بر این گماشت که هنر فاخر شود.

دومین مطلبی که باید توجه شود، جهت است. هنر، جهت دارد. ... برادر عزیزمان، فرمودند: هنرمند بد نداریم، همچنانی که آخوند بد نداریم. من می‌خواهم بگویم از هر دوی‌شان، انسان بد داریم؛ هم آخوند بد، هم هنرمند بد. چرا آخوند بد نداریم. آن مطلبی هم که از قول حاج شیخ عبدالکریم نقل کرده‌اند، ایشان یزدی‌گری سیاسی کرده و این حرف را زده است؛ والا نه، آخوندهایی که آخوند بودند، ملاً و مجتهد هم بودند و اصلاً درس خوانده بودند، عملی ارباب قدرت و استعمارگرها شدند و پدر مردم را درآوردند؛ پدر خود ما را هم درآوردند! مگر کم داشتیم از اینها؟! من یک وقت از مشهد نامه‌ای از سر درد دل به امام نوشتم که از چند طرف زیر فشاریم: یکی از طرف ساواک، یکی از طرف فلان مسأله، یکی هم از طرف بعضی از هم لباسهای خودمان. این نامه را با زحمت زیاد برای ایشان فرستادم. ایشان در جواب، نامه‌ی مختصری نوشته بودند. بعد از دو سه مورد که جواب داده بودند، نوشته بودند: اما آن مسأله‌ی سه چیز است که ذکر کردید، این‌جا هم

همان‌طور است! مسأله، این‌گونه است. نمی‌شود گفت هنرمند بد هم داریم، بلکه هنرمندان خائن و بدخواه هم داریم. من در شرح حال جان‌آشتاین بک - نویسنده‌ی امریکایی که اوّل خوشه‌های خشم و آن کارهای کذایی را بیرون داده - خواندم که در اواخر زندگی‌اش آثاری مغایر با آثار اوّلیه‌اش نوشته است. یعنی در زمانی که همه انتظار داشتند آثاری با همان روح کارهای قدیمی‌اش عرضه کند، درست عکس آن را عرضه کرده است! بعد معلوم شد که کمپانیها دَمَش را دیده‌اند و به او پول داده‌اند که این‌طور بنویسد! ما خودمان هم از این قبیل داشتیم؛ این‌طور نبوده که نداشته باشیم. ما آدمهایی در وادی هنر داشتیم که آن‌چنان مذهبی و تند بودند که ما می‌گفتیم: «یا لیتنا کنا معک!» بعد ناگهان دیدیم که اصلاً طور دیگری شدند و صدوهشتاد درجه چرخش داشتند! هنرمند خوب، هنرمند بد، همه نوع داریم. مهم این است که جهت هنر حفظ و رعایت شود.

در دیدار با اصحاب فرهنگ و هنر (۱۳۸۲/۰۳/۰۵)



❁ اطمینان امام

عده‌یی که در آن زمان، بعد از روزهای آغازین جنگ، آیه‌ی یأس می‌خواندند، به من کاغذی دادند - که من هنوز عین آن کاغذ را در سندهای خودم دارم و نگه داشته‌ام - که در آن کاغذ، فهرست شاید هفده، هجده نوع هواپیما - اعم از جنگنده و ترابری - آمده بود و کنار هر کدام از این هواپیماها نوشته بودند که تا چند روز دیگر می‌تواند حضور داشته باشد و خدمت‌رسانی کند؛ بیشترین مدت خدمت‌رسانی مربوط بود به هواپیمای سی ۱۳۰، که حدود بیست و اندی روز می‌توانست کار کند؛ مثلاً برای اف ۵، ده روز؛ برای اف ۱۴، سه روز کار مشخص شده بود! این در حقیقت معنایش این بود که فاتحه مع الصلوات! دنبال جنگ نباشید؛ نمی‌توانیم ما؛ با این وسائل جنگنده ما نمی‌توانیم بجنگیم. این کاغذ را رسماً به من دادند؛ چون من نماینده‌ی امام بودم. در همان مرکز فرماندهی در ستاد مشترک، آن زیرزمین، همیشه جمعی آن‌جا بودند؛ آن‌جا رئیس جمهور و دیگران می‌آمدند؛ از من خواهش کردند که وارد یک بخش شوم؛ وارد شدم و دیدم که چند نفر از افراد سرشناس - که شما همه‌شان را می‌شناسید - آن‌جا جمع هستند. آنها گفتند ما لازم است با شما جدی صحبت کنیم؛ صحبت جدی‌شان همین بود که آن کاغذ را به من دادند. من هم حقیقتش هول کردم و فردای آن روز، آن کاغذ را خدمت امام بردم و گفتم اینها این‌جوری می‌گویند؛ امام فرمودند اعتنا نکنید؛ شما می‌توانید.

در دیدار فرماندهان نیروی هوایی در پایگاه شهید نوژه همدان (۱۳۸۳/۰۴/۱۸)

❁ شادی امام از همدلی مسلمین

در سفری که به کردستان و آذربایجان غربی کرده بودم و با مردم سنندج و مهاباد و عزیزان کرد و روحانیون و روشنفکرهای آن مناطق دیدار داشتم، آنها نسبت به امام و انقلاب اظهار اخلاص می کردند، که حقیقتاً تودهنی محکمی به دشمنان و مدعیان و تفرقه افکنان بود. وقتی به تهران برگشتم، خدمت امام رسیدم و شرح آن دیدارها را برای ایشان گفتم. دیدم دل منور آن مرد روحانی شاد شد و آثار آن در چهره‌ی پاک و مطهر او آشکار گردید.

نظر امام (ره) از اول همین بود که مردم با انقلاب و اسلام همراهند؛ چون مسلمان و مؤمنند. آن کسی که با انقلاب و جمهوری اسلامی موافق نیست، ضد اسلام است؛ والا جمهوری‌یی که بر مبنای اسلام تشکیل شده است، چرا باید مورد مخالفت کسی قرار بگیرد که معتقد به اسلام است؟! کسانی که با انقلاب اسلامی مخالفت می کنند، با اسلام بدند.

در مراسم بیعت اقشار مختلف مردم کرد از استانهای
کردستان، آذربایجان غربی و کرمانشاه (۱۳۸۶/۴/۱۳)

❁ حامیان امام حتی از مخالفان مشرب فلسفی او

ما تحمل را در حوزه باید بالا ببریم. خوب، یکی مشرب فلسفی دارد، یکی مشرب عرفانی دارد، یکی مشرب فقهاتی دارد، ممکن است همدیگر را هم قبول نداشته باشند. من چند ماه پیش از این، در مشهد گفتم که مرحوم آ شیخ مجتبی قزوینی (رضوان الله تعالی علیه) مشرب ضدیت با فلسفه‌ی حکمت متعالیه، مشرب ملاصدرا، داشت - ایشان شدید، در این جهت خیلی غلیظ بود - امام (رضوان الله علیه) چکیده و زبده‌ی مکتب ملاصدراست؛ نه فقط در زمینه‌ی فلسفی‌اش، در زمینه‌ی عرفانی هم همین‌جور است. خوب، مرحوم آ شیخ مجتبی نه فقط امام را قبول داشت، از امام ترویج میکرد تا وقتی زنده بود. ترویج هم از امام کرد؛ ایشان بلند شد از مشهد آمد قم، دیدن امام. مرحوم آ میرزا جواد آقای تهرانی در مشهد جزو برگزیدگان و زبدگان همان مکتب بود، اما ایشان جبهه رفت. با تفسیر حمد امام که در تلویزیون پخش میشد، مخالف بودند؛ به خود من گفتند؛ هم ایشان، هم مرحوم آقای مروارید، اما حمایت میکردند. از لحاظ مشرب و ممشا مخالف، اما از لحاظ تعامل سیاسی، اجتماعی، رفاقتی، با هم مانوس؛ همدیگر را تحمل میکردند. در قم باید این‌جوری باشد.

در دیدار جمعی از اساتید، فضلا، مبلغان و پژوهشگران

حوزه‌های علمیه کشور (۱۳۸۶/۹/۸)



❁ امام یک معلم واقعی

ببینید، خرمشهر وقتی آزاد شد، خب، خیلی پیروزی بزرگی بود - آنهایی که درست یادشان هست، سال ۶۱ - خیلی کار عظیمی بود؛ هم از لحاظ سیاسی مهم بود، هم از لحاظ نظامی بسیار پیچیده و مهم بود، هم از لحاظ اجتماعی و نگاه عمومی و دل مردم، چقدر مهم بود و تأثیر داشت. از همه جهت کار عظیمی بود. همه، از جاهای مختلف آمدند. من آن وقت رئیس جمهور بودم. آقایان رؤسای جمهور چندین کشور - پنج شش تا، هفت تا کشور - آمدند اینجا با ما ملاقات کردند و صریحاً به ما گفتند که الان دیگر وضع شما با گذشته فرق میکند؛ بعد از این فتح بزرگی که انجام گرفت. یعنی اینقدر ابعاد داخلی و خارجی این حادثه عظیم بود. امام واقعا یک معلم بود. امام یک معلم اخلاق بود. تا این حادثه‌ی عظیم، با این عظمت، با این حجم پیدا شد، از همان ساعت اول در خیابان اثرش در روحیه‌ی مردم فهمیده شد، امام فوراً درد را احساس کرد، درمانش را بلافاصله داد: «خرمشهر را خدا آزاد کرد». این معنایش این بود که فرماندهان مسلحی که این همه سختی کشیده بودند، این همه رنج برده بودند، آن خون دلها را خورده بودند، چقدر شهیدهای خوب و بزرگ ما در همین فتح بیت المقدس دادیم، بر اثر این همه مجاهدت، حالا این کار بزرگ انجام گرفته، اینها مغرور نشوند. سیاسیونی که در مساند قدرت نشسته‌اند، از این پیروزی بزرگی که در عرصه‌ی سیاسی برایشان پیدا شد، بر اثر این حادثه مغرور نشوند: «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی!».

در دیدار اعضای هیئت دولت ۱۳۸۸/۰۶/۱۸

۱. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۱۷. و چون [ریگ به سوی آنان] افکندی، تو نیفکندی، بلکه خدا افکند.

✽ مدارا، نصیحت، و برخورد

از اوّل انقلاب در بین همین گروه‌هائی که در دوران پیش از انقلاب و در حوادث سالهای مبارزات، همه در کنار هم بودیم، اختلافهائی به وجود آمد. امام (رضوان الله تعالی علیه) با همه‌ی این اختلافات یک جور برخورد نکرد. همان طور که در روش امیرالمؤمنین عرض کردیم، روش امام (رضوان الله علیه) هم همین جور بود؛ یعنی اوّل با مدارا، با نصیحت؛ لیکن آن وقتی که اقتضاء کرد، برخورد کرد. یک گروه مربوط به دولت موقت بودند و مشکلات آنها بود، یک گروه آن کسانی بودند که علیه لایحه‌ی قصاص آن حرکت را انجام دادند، یک گروه حتّی کار را به ترور و درگیری‌های خیابانی کشیدند؛ با هر کدام از اینها امام یک نحوی برخورد کرد. در سطوح بالای حکومت هم بود؛ نخست‌وزیر بود، رئیس جمهور بود، حتّی بعدها در اواخر عمر امام (رضوان الله علیه) در سطوح بالاتر از رئیس جمهور هم بود. امام با کسانی که احساس کردند نمیشود با اینها بیش از آن مدارا کرد، برخورد کردند. همه هم سوابق انقلابی داشتند، سوابق مذهبی داشتند، خیلی‌شان هم در سطوح بالا بودند؛ لیکن خب، اینجور شد دیگر؛ این انشعابها پیش آمد. بعضی واقعا با امام درافتادند؛ بعضی نه، اختلاف نظری هم بود، اما به درگیری و دعوا و انشعاب و انشقاق نینجامید. بعضی با امام درافتادند و مدارای امام را ندیده گرفتند. امام به همین گروهک منافقین که خواسته بودند بیایند با ایشان

ملاقات کنند، پیغام دادند که اگر شما به حق عمل کنید، من می‌آیم سراغ شما؛ اگر دست از این کارهای خلاف بردارید، خود من می‌آیم سراغ شما. یعنی امام تا این حد با اینها مدارا کردند و حرف زدند. خب، وقتی احساس خطر شد؛ بخصوص آن وقتی که مسئله، مسئله‌ی رسوخ دادن مبانی غلط در کالبد نظام و انقلاب است، این دیگر مثل سم مهلک است. آن وقت امام رعایت نکردند، مدارا نکردند؛ برخورد کردند. این در مورد آن چیزهایی است که در اختلافات بنیانی است.

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۸۸/۶/۲۰



